

## نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت (۱)



شماره ۲۱ مرداد، شهریور ۸۲

**اشاره:** می‌گویند "شورا" جوهر دموکراسی است و برای برون‌رفت از هر تضادی باید به آن متوسل شد. دغدغه‌ای که در بین ما ایرانی‌ها وجود دارد این است که چرا شوراهای، تشکلهای و احزاب ما هرکدام بعد از رونق اولیه خیلی زود به رکود و کدورت و انحلال کشیده می‌شوند، پایان خوبی ندارند و اثر نامطلوبی در ذهن مردم از خود به جا می‌گذارند؟ ما شوراهای متفاوتی داشته‌ایم، چه در درون جمهوری اسلامی - نظیر شورای شهر - و چه در بخش اپوزیسیون بعضاً برانداز؛ اما در عمل دیده‌ایم که نه تنها این شوراهای عملکرد و بیلان مشخص و مثبتی نداشته‌اند، بلکه منفی هم عمل کرده‌اند. واقعاً اگر "شورا" تنها راه خروج از بن‌بست به حساب می‌آید، خود اگر به بن‌بست برسد تکلیف چیست؟ چرا شورا خود به بن‌بست رسیده‌اند؟ به خاطر اصول غلط؟ یا استراتژی غلط؟ و یا هژمونی طلبی اعضا و رهبران و نشناختن درست شرایط و ارزیابی غلط از شرایط؟

در اینجا برآنیم به ارزیابی "شورای ملی مقاومت" بپردازیم. "شورای ملی مقاومت" با بنیانگذاری ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی پا گرفت و در همان ابتدا احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف به این شورا پیوستند؛ **نظیر حزب دموکرات کردستان به رهبری عبدالرحمن قاسملو و کسانی چون بابک امیرخسروی، دکتر منصور بیات‌زاده، دکتر محمد برقی، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رضا چرندابی، دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، بهروز حقی، مهدی خان‌بابا تهرانی، مهدی خوشحال، مهندس پرویز دستمالچی، دکتر علی‌راسخ افشار، محمود راسخ، کامبیز روستا، هادی شمس حائری، احسان شریعتی، مهندس منوچهر صالحی، دکتر منصور فرهنگ، دکتر حسین لاجوردی، دکتر حسن ماسالی، داریوش مجلسی، دکتر مهدی ممکن، دکتر علیرضا نوری‌زاده و بهمن نیرومند...** اعضای این شورا مدعی بودند که سرآمد جامعه، مترقی و انقلابی‌اند و رژیم جمهوری اسلامی عقب‌مانده و مرتجع و یا مستبد دینی و حتی فاشیست است. در همین راستا به کتابی برخوردیم به نام "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" که توسط انجمن ایران پیوند مستقر در هلند در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. در این کتاب سعی شده است که با یک کار نسبتاً علمی، به ارزیابی و نقد و بررسی "شورای ملی مقاومت" پرداخته شود. **اساس "شورای ملی مقاومت" با این**

جمع‌بندی شکل گرفت که دکتر بنی‌صدر بعد از برکناری از ریاست جمهوری و مخفی‌شدن به این نتیجه رسید که اگر مردم ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری (رجایی) شرکت چشمگیر داشته باشند، از مخفی‌گاه بیرون می‌آید و زندگی علنی خود را شروع می‌کند و اگر شرکت در انتخابات چشمگیر نبود، خود را رئیس‌جمهور قانونی مملکت دانسته و باید راه مهاجرت و تبعید را انتخاب کند. بنی‌صدر در کتاب خاطراتش (۱) در این باره می‌نویسد: "... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم، او در آنجا گفت، می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری - که ۴۰ روز بعد انجام می‌شد - خارج شویم. من گفتم، نه. اول باید ببینیم مردم ایران در این انتخابات ریاست‌جمهوری چگونه عمل می‌کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا را تأیید کردند. بنابراین، من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفی‌گاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق‌ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مال شماست... چون انتخاب شما، این‌طور شده است، من هم انتخاب شما را می‌پذیرم. آقای رجوی گفت: "اکثرهم لایعقلون" قرآن می‌گه اکثر مردم عقل ندارند. شما می‌گید اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها، خب، می‌رن، آخوندها بهشون می‌گن بروید پای صندوق‌ها، اینها هم می‌روند پای صندوق‌ها."

گفتم: "اولاً، شما قرآن را نخوانده‌اید" ... قرآن درباره کفار می‌گوید و نه به مردم مسلمان ایران. قرآن می‌گوید با کفار رفتار خشن نداشته باشید، چون از روی نادانی کافرند. نگفته است به این که مردم رأی ندارند. دوم این که موقعیتی که من دارم از همین مردم دارم و آنها به من رأی دادند و اگر رأی آنها نبود، من ریاست‌جمهوری ندارم. یک آدمی هستم مثل بقیه. سوم این که شما اشتباه می‌کنید و کاملاً مطمئنم که مردم نمی‌روند و در این انتخابات شرکت نمی‌کنند. اگر مردم شرکت نکردند، من هم به‌عنوان رئیس‌جمهور وظیفه دارم تا از ایران خارج شوم و آن کارهایی که قبلاً گفتیم باید بکنیم و از سوی این ملت.

"وقتی انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شد، در وزارت کشور که مسئولیت اجرای انتخابات را به عهده داشت، چندتن از دوستان ما که آنجا بودند و رژیم هم نمی‌دانست، به ما خبر دادند در سراسر کشور فقط دومیلیون و هفتصد هزار نفر در انتخابات شرکت کردند و رأی دادند. یعنی در واقع، به این شکل آن انتخابات را به‌طور خودجوش تحریم کردند، بدین ترتیب، مردم موضع خودشان را ابراز کردند و..." (۲)

می‌بینیم که چه‌طور بنی‌صدر با این ارزیابی نادرست، خود را رئیس‌جمهور قانونی می‌نامد، راه مهاجرت در پیش می‌گیرد و به کمک مسعود رجوی شورای ملی مقاومت را براساس یک آمار سراب‌گونه، تشکیل داده، خود را رئیس‌جمهور قانونی می‌نامد و مسعود رجوی را به سمت نخست‌وزیری خود در این شورا منصوب می‌کند. **تاریخ تأسیس شورای مقاومت ملی ۳۰ تیر ۱۳۶۰ است.** بررسی کار شورایی که این چنین براساس آمار و ارزیابی نادرست از جامعه ایران استوار می‌شود، می‌تواند ما را در بررسی و ارزیابی نفس "شورا" کمک کند. با ارزیابی ابعاد ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی شورای ملی مقاومت، می‌توانیم به ارزیابی دیگر شوراها و تشکل‌ها و به اصول و ضوابط محکم برای برپایی و دوام یک "شورا" پی ببریم.

در کتاب "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" با اعضای این شورا و کسانی که با این شورا در ارتباط بوده‌اند مصاحبه شده است. براساس تقسیم‌بندی اجمالی‌ای که نشریه چشم‌انداز ایران انجام داده است، سؤالات حول سه محور اساسی دور می‌زند:

- ۱- انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت
- ۲- عملکرد شورا و نقدهای فیما بین، مشکلات طبیعی ناشی از مشی غلط یا ناشی از خودمحوری‌ها...
- ۳- سیر جدایی‌ها و افول شورای ملی مقاومت و دلایل آن.

برآنیم تا در نشریه چشم‌انداز ایران، مهم‌ترین بخش از پاسخ‌هایی را که اعضای شورای ملی مقاومت به این سؤال‌ها داده‌اند به‌طور خلاصه عرض کنیم. این کار را به ترتیب سؤال‌ها انجام داده‌ایم که در بخش اول، پاسخ مصاحبه‌شوندگان را به سؤال یک یعنی "انگیزه و ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت" بررسی می‌کنیم.

\*\*\*

آقای **بابک امیر خسروی**: برحسب تصادف، من تقریباً همزمان با مهاجرت آقایان ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی، به پاریس آمدم. هنگامی که خبر تشکیل شورای ملی مقاومت را در مطبوعات فرانسه خواندم، با آن‌که هنوز در چارچوب حزب توده ایران بودم، از ته دل خوشحال شدم. تصورم این بود که شورا در واقع جبهه گسترده‌ای از نیروهای ملی، ملی-اسلامی، چپ و سوسیالیست و نیروهای لائیک است که ما یک عمر در حسرت تحقق چنین جبهه وسیع ضد استبدادی خون دل خوردیم... حضور حزب دموکرات کردستان ایران با رهبر فقید آن دکتر قاسملو که دوست قدیمی من بود و نیز مشارکت تعدادی از رهبران سرشناس چپ ایران، خوشبینی مرا به این شورا دوچندان می‌کرد.

آقای **ابوالحسن بنی‌صدر**: وقتی در مخفی‌گاه، فرستاده‌های آقای رجوی نزد اینجانب آمدند، از آنها خواستم پاسخ چند پرسش را از سوی سازمان مجاهدین خلق بیاورند. "آزادی، استقلال، مردم‌سالاری، نقش سازمان‌های سیاسی، به‌خصوص مسئله "هژمونی". به هر رو، بدان شرط (تشکیل شورای ملی مقاومت) را پذیرفتم که این سازمان تعریف‌های مشخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسخ مثبت آوردند و به مخفیگاهی که سازمان (مجاهدین) داشت منتقل شدم. در آنجا آقای رجوی اصرار داشت حکومت تشکیل دهیم. نپذیرفتم. گفتیم: هدف آزادی است و نه قدرت. گفت‌وگو با آقای (آیت‌الله) خمینی به عمل آمده بود: او اظهار نگرانی کرده بود که ماجرای کاشانی و مصدق تکرار شود. در گفت‌وگو، او با لحنی تهدیدآمیز گفت: آن ماجرا تکرار نخواهد شد. زیرا من کاشانی نیستم. اینجانب نیز گفتم: دین ما به مصدق ایجاب می‌کند که نگذاریم مدار بسته به‌وجود بیاید و ایرانیان اسیر شوند. بدین‌قرار ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود. ایجاد شورای ملی مقاومت براساس اصول راهنمایی که در میثاق آمده‌اند به معنای آن بود که: گروه‌های شرکت‌کننده در آن، طرز فکر مغایر با آن اصول را امضا کرده‌اند، بنابراین متعهد شده‌اند که تجربه انقلاب ایران را ادامه دهند و همان اصول را بپذیرفته‌اند که انقلاب ایران به خاطر متحقق گرداندنشان رخ داد.

با درس گرفتن از تجربه ۲۸ مرداد، این بار، تنها یک جبهه در برابر کودتای (حاکمیت) تشکیل می‌شد که با رژیم کودتا از طریق مردم رویارو می‌شد. بنابراین هر گروه و هر کس که میثاق را نقض می‌کرد، دست خود را رو کرده و از مردم و مبارزه عمومی، جدایی جسته بود. به‌خصوص، دو روش در برابر جامعه و با جامعه تجربه می‌شدند:

الف) روش آقای (آیت‌الله) خمینی و حاکمیت که زور و خشونت بود.

ب) روشی که با تشکیل شورای ملی مقاومت میسر شد؛ تجربه اجتماعی و بدون قهر. در واقع بدین تجربه بود که ماهیت‌ها شناخته شدند، بدون آن‌که به قهر نیاز پیدا شود.

دکتر **منصور بیات‌زاده**: منظور از تأسیس شورای ملی مقاومت، به‌وجود آوردن تشکیلات سیاسی وسیعی بود که بخش‌های مختلف اپوزیسیون را دربر بگیرد.

دکتر **محمد برقعی**: تشکیل شورای ملی مقاومت یک عمل طبیعی در روند مبارزه بود که در عین حال فاقد ارزش سیاسی و استراتژیکی بود. طبیعی از آن رو که نیروها و افرادی که یکی پس از دیگری از حکومت آقای (آیت‌الله) خمینی شکست خورده و از میدان مبارزه بیرون رانده شده بودند، به دور هم گرد آیند، به امید آن‌که مبارزه را ادامه دهند.

آقای **رضا چرفدابی**: شورای ملی مقاومت در سال‌هایی موجودیت یافت که واقعیت تلخ شکست، روز به روز عریان‌تر می‌شد. شکستی که بسیاری از آرزوها و امیدهای نسلی را که جوینده آزادی و دموکراسی بود، زیر تنه سنگین خویش، بی‌رحمانه نابود می‌کرد. اگر عقلانی به موضوع تحول و تغییرات سیاسی در کشور برخورد می‌شد، مدت‌ها پیش از سال ۱۳۶۰ بایستی شورایی برای هماهنگی مقاومت ملی در برابر استبداد و نیروهای حامل آن تشکیل می‌شد که شاید در آن صورت ارتجاعی به نام ولایت مطلقه فقیه، توانا به سلطه بلامنازع بر کشور نمی‌شد.

دکتر **علی اصغر حاج‌سیدجوادی**: تکثیر هسته مقاومت یا هسته‌های مقاومت پس از آن که یک گروه قدرت انقلابی را در مسیر خواست‌های انحصارطلبانه و ارتجاعی خود تصاحب کردند، بالقوه برای نیروهایی که برای استقرار حاکمیت مردمی و حکومت قانونی با رژیم شاه مبارزه می‌کردند یک ضرورت بود. اما فعلیت بخشیدن به این ضرورت – آن هم به صورت شورایی – به تحقق شرایطی ضروری‌تر احتیاج داشت که طبعاً از محدوده امکانات و یا اراده و خواست صرف یک فرد و یا یک گروه خارج بود. تکثیر هسته‌ای به‌عنوان شورای ملی مقاومت... ناشی از شکست در ناتوانی از ارزیابی شرایط و امکانات مبارزه پس از انقلاب بود. شورای ملی مقاومت ساخته و پرداخته آقای رجوی، عملی براساس شکست سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین در مبارزه با حاکمیت بود، نه محصول احساس ضرورت در تداوم مبارزه و مقاومت در چارچوب نظام شورایی.

آقای **بهروز حقی**؛ درباره ضرورت تشکیل شورا و عضویت در آن صحبت نکرده‌اند.

**مهدی خانیابانهانی**: ما در آن زمان در جبهه دموکراتیک ملی فعالیت می‌کردیم و به نحوی جبهه دموکراتیک ملی، نخستین هسته‌ای بود که به‌عنوان اپوزیسیون دموکرات، در مقابل انحصارطلبی‌های حاکمیت ایستادگی می‌کرد. در آن زمان ما با فداییان خلق، حزب دموکرات کردستان، کومله و بسیاری از نیروهای دیگر در گفت‌وگو بودیم برای تشکیل یک وحدت بزرگ مبارزاتی بین نیروهای مقابل انحصارطلبی... شورای مقاومت ملی در زمانی تشکیل شد که خطر محو کلیه آزادی‌ها در ایران به‌چشم می‌خورد و به همین جهت بود که شورا به منظور حفظ آزادی‌ها و استقرار آزادی‌ها و در واقع حاکمیت مردم به‌وجود آمد. در این رابطه بنی‌صدر منشوری نوشته بود که این منشور در تهران ازسوی ما تأیید شد. یکی از مواد آن منشور این بود که هر نوع حاکمیت ایدئولوژی و هر نوع حاکمیت هژمونی، در چنین وحدت و همکاری‌ای ازسوی همه اعضا نفی می‌شود. ما به شورا پیوستیم، ولی از روز نخست هم با برنامه‌ای که آقای رجوی تحت عنوان برنامه موقت دولت تنظیم کرده بود مخالف بودیم... در یک کلام، شورای ملی مقاومت در آن زمان به دلیل ضرورت حضور یک اپوزیسیون آزادخواه و مردم‌سالار در مقابل حاکمیت استبداد مذهبی تشکیل شد.

آقای **مهدی خوشحال**: در پیوستن اعضا به شورا یک نوع عجله و سراسیمگی بر علیه استبداد وجود داشت، به‌طوری که سقوط حکومت را در کوتاه‌مدت ارزیابی کرده بودند و نام خود را (با آب و تاب) "دولت در تبعید" نهاده بودند.

مهندس **پرویز دستمالچی**: در آن زمان نیاز به تشکیل یک جبهه وسیع از نیروهای دموکرات و ملی شدیداً احساس می‌شد. نیرویی که بتواند سدی در برابر نیروهای ارتجاعی، مستبد و تام‌گرا باشد.

دکتر **علی راسخ افشار**؛ درباره ضرورت و نحوه تشکیل شورا و عضویت در آن مطلبی نگفته‌اند.

آقای **محمود راسخ**: هر آینه تشکیل شورای مقاومت ملی این بود که به پراکندگی اپوزیسیون پایان بخشد و مبارزه مشترک و متحد همه نیروهای آزادخواه و مترقی اپوزیسیون با رژیم "جمهوری اسلامی" را سازمان داده و به‌طور جمعی توسط نیروها و شخصیت‌های بالقوه و مؤثر آن رهبری کند... می‌توان ادعا کرد که وجود "شورا" در زمان تشکیل آن ضرورت بود، ولی از آنجا که این حکم یعنی این که یکپارچگی و اتحاد عمل هر اپوزیسیونی در مبارزه با قدرت حاکم به آن نیروی بیشتری می‌دهد، در هر حال یعنی مستقل از زمان درست است. پس بنابر کلی بودن این حکم نمی‌توان آن را چون ضرورتی تلقی کرد؛ چون چیزی هنگامی در زمان معینی یک ضرورت است که در زمان دیگری ضرورتی نباشد. ازسوی دیگر، هر آنچه از نظر منطق محض امری ضروری به نظر می‌رسد، همیشه به لحاظ متفاوت بودن شرایط سیاسی، از نظر سیاسی امری ضروری نیست.

آقای **گامبیز روستا**: شما می‌دانید که شورای متحد چپ بعد از یک انتقادیه وارد شورای ملی مقاومت شد. چند ماه پس از تشکیل شورا، در پاییز ۱۳۶۰، در آن زمان یکی از دلایلی که ما وارد شورا شدیم این بود که مجاهدین بعد از خرداد ۱۳۶۰ خیلی تحت فشار بودند. ما آن دوران را عصر مقاومت تلقی کردیم و وارد شورا شدیم.

آقای **هادی شمس حائری**: شورای ملی مقاومت و عضویت در آن به خاطر "توهم سریع" سرنگونی رژیم بود که مجاهدین آن را دامن زده بودند و عده‌ای که به قدرت و نفوذ مجاهدین در ارگان‌های رژیم باور داشتند به دور این شورا جمع شدند.

آقای **احسان شریعتی**؛ درباره ضرورت و نحوه تشکیل شورا و عضویت در آن بحثی نکرده‌اند و بیشتر به نقد شورا و خروج اعضا از آن پرداخته‌اند.

مهندس **منوچهر صالحی**: شورای ملی مقاومت زمانی به وجود آمد که بنی‌صدر در پیشبرد سیاست خود با شکست مواجه گشت و (آیت‌الله) خمینی به‌مثابه "ولی‌فقیه" او را از مقام ریاست‌جمهوری عزل کرد... . پیدایش این شورا همراه بود با انفجارهای بمب در مراکز متعدد و نابودی بسیاری از رهبران درجه اول رژیم ایران. همین مسئله سبب شد تا برای بسیاری از نیروهایی که در جامعه ایران از وزن چندانی برخوردار نبودند این باور به وجود آید که رژیم خمینی به‌زودی درهم خواهد شکست و بنابراین با پیوستن به این شورا، تکه‌ای از لحاف ملا نیز می‌تواند به آنها برسد.

دکتر **منصور فرهنگ**: اگر شورای ملی مقاومت را به‌عنوان یک جبهه مؤتلفه از نیروهای طرفدار دموکراسی فرض کنیم، تشکیل آن در هیجده سال قبل یک نیاز اضطراری بود. نیاز برای کسانی که استقرار حاکمیت دموکراتیک و نهادینه‌کردن آزادی‌های مدنی را تنها راه حرکت به سوی نجات میهن از استبداد سیاسی و تحجر فرهنگی می‌دانند.

دکتر **حسین لاجوردی**: فکر تشکیل شورای ملی مقاومت و یا شوراها و مجموعه‌هایی این چنین از یک "نیاز اجتماعی" سرچشمه می‌گرفت؛ نیازی که در صد سال اخیر بارها و بارها شاهدش بوده‌ایم و به دفعات نیز شاهد شکست‌هایش... اگر کمی ژرف‌تر نگاه کنیم، خواست‌های آزادیخواهانه ما در طول قرن گذشته، حدود بیست‌سال زودتر از دیگر کشورهای منطقه آغاز شده است و هر بار هم پس از سرکوب شدن، نمونه‌هایی از چنین شوراها به وجود آمده است.

دکتر **حسن ماسالی**: زمانی که مجاهدین مورد خشم ارتجاع حاکم قرار گرفتند و آقای بنی‌صدر هم معزول شد، به‌طور ضمنی مطلع شدیم که فداییان (اقلیت) نیز از این درس تجربه گرفته‌اند و تمایل دارند در شکل‌گیری یک اتحاد شرکت کنند (که نکردند). از تمایل به اتحاد حزب دموکرات کردستان ایران نیز باخبر بودیم. این حوادث و تحولات را به فال نیک گرفتیم و بعضی از ما که هر کدام گروه و یا محفل کوچکی داشتیم، تشویق شدیم که به شورای ملی مقاومت به‌طور مشروط بپیوندیم تا بتوانیم در شکل‌گیری نهایی آن نقش سازنده‌ای ایفا کنیم.

آقای **داریوش مجلسی**: نیاز آن زمان ایجاب می‌کرد که یک حرکت متشکل از مخالفین جمهوری اسلامی به‌وجود آید تا قادر به ایجاد یک حرکت مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی گردد.

دکتر **مهدی ممکن**: از همان صبحگاه انقلاب که ملت ایران، در تدارک استقبال موبک آزادی بود، سلطه ارتجاع و انحصار، لزوم شکل‌گیری مقاومت را بر اندیشه همان‌ها که بیشترین بها را در ثمررساندن انقلاب پرداخته بودند تحمیل کرد. ایجاد تشکلی جبهه‌ای که بتواند تمام نیروهای مترقی (غیروابسته به رژیم سابق یا قدرتی بیگانه) را صرف‌نظر از خاستگاه آموزشی و ایدئولوژیکی‌شان، آدور هم جمع‌اند. این پتانسیل مقدر و خواست مقدس از طرفی، و پشتوانه مبارزات خونین سازمان مجاهدین خلق در دهه ۴۰ و ۵۰ و سرمایه‌گذاری سنگینی که پس از پیروزی انقلاب در برابر ارتجاع نمود از طرف دیگر، موجب گردید تا دعوت آن سازمان برای تشکیل شورای ملی مقاومت با استقبال بسیاری از نیروها و افراد مترقی روبه‌رو گردد.

دکتر **علیرضا نوری‌زاده**: در آغاز تشکیل جبهه‌ای که شورای ملی مقاومت نام گرفت، من خود در نامه‌ای خطاب به رجوی در نشریه "ایران و جهان" از او خواستم با کسانی که در جریان انقلاب به علت اختلاف‌نظرها و اشتباهات، انگ‌های مختلفی از سوی رژیم و گاه مجاهدین خورده‌اند که نادرستی آن امروز ثابت شده، به گفت‌وگو بنشینند. و فراموش نمی‌کنم که در سفری به پاریس، در گفت‌وگوهایی با زنده‌یاد دکتر شاپور بختیار و آقای حسن نزیه و دریادار احمد مدنی آنها را موافق برپایی یک جبهه وسیع و متشکل از نیروها و شخصیت‌های ملی و چپ غیروابسته به‌عنوان یک بدیل و آلترناتیو مؤثر و کارآمد برای رژیم یافتیم... در فضایی که بنی‌صدر به‌عنوان رئیس‌جمهور قانونی کشور و مسعود رجوی در مقام رهبری عمده‌ترین نیروی سیاسی و شبه‌نظامی درون، به خارج آمدند. طبیعتاً همراه با این دو، همه آن طیف‌هایی که از سوی رهبری انقلاب در طول راه ۲۲ بهمن تا خرداد ۶۰ پس زده شده بودند، برای حضور در یک جبهه وسیع مخالف رژیم آمادگی و اشتیاق لازم را داشتند. جبهه‌ای که هم دارای مشروعیت انقلابی بود (به خاطر وجود مجاهدین خلق و طیف چپ ملی) و هم مشروعیت از نگاه قانون‌اساسی داشت (به‌دلیل حضور بنی‌صدر رئیس‌جمهور منتخب مردم و غیرقانونی بودن مراتب عزل او)؛ جبهه‌ای که با حضور شخصیت‌ها و نیروهای ملی به معنای گسترده آن (متین دفتری، دکتر ناصر پاکدامن، دکتر عبدالرحمن قاسملو و حزب مبارزش دموکرات کردستان ایران، مدیر شانه‌چی و...) دارای مشروعیت ملی فراگومی بود.

آقای بهمن نیرومند: در انقلاب بهمن ۵۷، دربار به‌عنوان یکی از نیروهای سنتی و بازدارنده از گردونه خارج شد و نمایندگان اقشار میانی با زبونی هرچه تمام‌تر در مقابل تفکر روحانیت زانو زدند. حتی بخشی از جریان‌های چپ در خدمت روحانیت درآمدند. شما اگر نظری به تاریخ سیاسی ایران در قرن اخیر بیندازید، متوجه می‌شوید که عمدتاً سه نیرو در تعیین سرنوشت جامعه ما نقش داشته‌اند: دربار، روحانیت و نمایندگان اقشار میانی (عمدتاً بازار). پس از جنگ بین‌الملل دوم جریان چپ نیز به‌طور سازمان‌یافته به این سه نیرو اضافه شد. اگر اعمال نفوذ قدرت‌های خارجی را نادیده بگیریم، می‌بینیم که تاریخ ما از آغاز قرن بیستم تا انقلاب بهمن ۵۷، بازتابی است از درگیری‌ها و سازش‌های موسمی میان این نیروها. مسئله فقدان نیروهای مردمی این بار بیش از گذشته به چشم می‌خورد. ایران در مقابل یک دوراهی قرار گرفته بود: سنت یا مدرنیسم، ارتجاع یا ترقی خواهی، عقب‌ماندگی یا پیشرفت، وابستگی یا استقلال، استبداد یا آزادی. تاریخ در مقطعی رسیده بود که نبرد میان این دو راه را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. ائتلاف عقب‌گرایانه میان روحانیت، نهضت‌آزادی، جبهه ملی، حزب توده و فداییان خلق (اکثریت) جبهه‌ای را می‌طلبید متشکل از نیروهای آزادیخواه، مترقی، دموکرات و استقلال‌طلب. این نبرد تاریخی منحصر به یک قشر یا طبقه نبود، بنابراین ائتلافی که می‌بایست در مقابل ارتجاع نوحاسته به‌وجود آید، نمی‌توانست به یک گروه، سازمان یا حزب محدود شود، بلکه می‌بایست اکثر مردم، از زحمتکش‌شان گرفته تا اقشار میانی و حتی برخی از رده‌های بالاتر اجتماعی را دربرگیرد. از این‌رو شرایط آن روز نه یک حزب، بلکه یک جبهه را می‌طلبید. البته - آن‌طور که ما بعداً متوجه شدیم - این نظریه صرفاً یک تئوری بود که متأسفانه با واقعیت جامعه ما و میزان آگاهی سیاسی نیروهای موجود فرسنگ‌ها فاصله داشت. بنابراین شورایی که ما براساس آن تئوری - که به باور من درست بود و هنوز هم درست است - تشکیل دادیم، با این واقعیت تلخ فقدان آگاهی و آمادگی نیروها مواجه شد و ناکام ماند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین)، آبان ۱۳۸۰، ص ۳۴۵.
- ۲- همان، ص ۳۴۶.

## شماره ۲۲ مهر و آبان ۸۲

### نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت (۲)

در شماره قبل و در بخش نخست این موضوع، پاسخ مصاحبه‌شوندگان به پرسش نخست یعنی "انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت" بررسی شد. در قسمت دوم تلاش کردیم پاسخ به پرسش دوم را تقدیم کنیم، اما از آنجا که تفکیک پاسخ‌های پرسش دوم و سوم ممکن نبود، تصمیم گرفتیم تا پاسخ تنی چند از مصاحبه‌شوندگان به هر دو پرسش - دوم و سوم - را در این شماره و بقیه را ان‌شاءالله در شماره آینده ارائه کنیم. در این شماره نظرات آقایان دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، دکتر منصور فرهنگ، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، مهدی خان‌بابتهرانی، هادی شمس حائری، احسان شریعتی، دکتر مهدی ممکن، بهمن نیرومند، کریم حقی، بابک امیرخسروی و حزب دموکرات کردستان ایران از نظر خوانندگان می‌گذرد:

دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی:

مروری بر احوالات شورای ملی مقاومت و تحولات درونی آن از روزهای آغازین تشکیل آن در پاریس تا امروز خود بهترین دلیل و سند شکست و تلاشی شورا را نشان می‌دهد. یعنی شکست و تلاشی شورای ملی مقاومت دلیلی جز این نداشت که آقای رجوی و همفکران او به‌جای این‌که سازمان مجاهدین خلق را وسیله تأسیس و توسعه و استحکام و دوام و پیروزی شورای ملی مقاومت درآورد، این شورا را در مسکن‌ت‌بارترین شکلی که می‌توان برای یک زاینده بی‌هویت و توخالی ترسیم کرد، به‌وسیله و پوششی برای مخفی‌کردن خودخواهی‌ها و... تبدیل کرد.

در اینجا از ذکر این واقعیت دردناک هم خودداری نکنیم که آنچه را که در مجموع به نام سازمان مجاهدین خلق نامیده می‌شود (گذشته از سابقه تاریخی آن در دوران قبل از انقلاب) نیز وسیله و ابزاری در خدمت خودخواهی و انحصارطلبی مطلق رجوی و حلقه محرمیت او نیست.

بنابراین در آغاز تشکیل شورای ملی مقاومت برخی از افراد و سازمان‌هایی که در فشار روزافزون... رژیم... به خارج از کشور گریخته بودند، در روبه‌رو شدن با تنگناهای غربت و همچنین امیدوار بودن به تحولات آینده و شکست احتمالی رژیم... در اداره امور کشور و گسترش نارضایتی مردم، به ضرورت همکاری و عضویت در شورای ملی مقاومت تن دادند، و پذیرش این عضویت و همکاری نیز از نظر آنها، صرفاً براساس ساختار واقعی شورایی، یعنی استقلال کامل شورا از هرگونه سازمان و ایدئولوژی و وابستگی بود. کسانی امثال بهمن نیرومند، مهدی خان‌بابا تهرانی، ناصر پاکدامن، ابوالحسن بنی‌صدر و عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان با همه سوابق خود در مبارزات سیاسی دوران شاه در داخل ایران و با سال‌ها فعالیت در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج کشور و با عضویت در سازمان‌های سیاسی، طبعاً به این علت عضویت شورای ملی مقاومت را نپذیرفته بودند که شخصیت و حیثیت و اعتقاد و ایمان خود را وسیله مشروعیت رهبری رجوی و توجیه شیوه‌های خودکامانه رهبری او قرار دهند [بلکه] به این دلیل بود که این آقایان یکی پس از دیگری و با دلایل و عللی که همه آنها سرانجام و به علت اصلی که شیوه انحصارطلبانه رجوی در مقام مسئول شورای ملی مقاومت بود، از این شورا خارج شدند و هر یک به صورتی زیر رگبار توپخانه تهمت و ناسزای ماشین دروغ‌بافی و جعلی رهبری سازمان مجاهدین قرار گرفتند.

مسئله دیگری که نباید در زمینه تلاشی شورای ملی مقاومت فراموش کرد، این است که شورای ملی مقاومت [علاوه بر] این که از اساس عاری از خصوصیات و شرایط شورایی بود، حتی در زمان عضویت آقایان نامبرده نیز موفق به جلب افراد و گروه‌های سیاسی دیگر در حلقه شورا نشد و به عبارت دیگر شورای ملی مقاومت به شکلی که تشکیل شد و به صورتی که به مسئولیت رجوی اداره شد، نه "شورا" بود و نه "ملی". با ادعای رجوی بر مبارزه برای تبدیل نظام جمهوری اسلامی... به نظام جمهوری دموکراتیک اسلامی، جنبه "ملی" بودن از شورا نیز از قبل، یعنی بدون رجوع به "مردم" مخدوش شده بود. این که روزگاری استالین در برآورد نفوذ پاپ در مبارزه با یورش نازیسم و سربازان هیتلر، به طعن و طنز گفته بود که پاپ چند لشکر دارد، در واقع حاکی از این بود که اگر او برای قدرت و نفوذ معنوی پاپ اعتباری قائل نبود، اما به لشکرهای خود و اعتبار نفوذ معنوی خود در میان قوم و ملت و ارتش خود اطمینان داشت. اما رهبری مجاهدین - عموماً - و رجوی - خصوصاً - نه دارای قوایی بودند که بتواند به صورت جنگ‌های چریکی، به طور مداوم نیروهای مسلح رژیم... را در صحنه مبارزه داخلی به زانو درآورد، نه دارای آنچنان نفوذی معنوی که بتوانند به عنوان نهاد معتبر مقاومت سیاسی، مورد امید میلیون‌ها مردم زیر ستم... و محافل سیاسی خارجی قرار گیرند...

قبل از همه باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دموکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو یا سه سازمان دیگری که در اعلامیه‌های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می‌شد، سازمان‌هایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرت و اعضا. این‌گونه سازمان‌ها در واقع وجود خارجی نداشتند و فقط به قصد شورایی جلوه‌دادن هرچه بیشتر... سازمان مجاهدین ایجاد شده بود.

مثلاً همین جبهه دموکراتیک، در دوران پس از انقلاب به ابتکار آقای متین‌دفتری و افراد دیگری نظیر آقای شکرالله پاک‌نژاد، تشکیل شد. اما هرگز نتوانست دو سازمان معتبر آن روزگار را که عبارت بودند از چریک‌های فدایی و مجاهدین جلب کند. در اینجا قصد ما ذکر تاریخچه این جبهه و شیوه عملکرد سیاسی آن، در رویارویی با حوادث و وقایع و یا سازمان‌ها و افراد دیگر نیست. منظور ما فقط این است که بگوییم جبهه دموکراتیک نیز در تنگ‌انگن حوادث آن دوران، مجالی برای نهادینه شدن نظری و عملی خود به دست نیاورد و اگر همچنان چیزی به این نام وجود دارد، در واقع اسم بی‌مسمایی بیش نیست. به این دلیل که آقای متین‌دفتری پس از عضویت در شورای ملی مقاومت برای این که به جبهه دموکراتیک به عنوان یک سازمان معتبر، هویتی قابل لمس بدهد، در پاریس به تلاشی برای دعوت از افراد سرشناس و حتی تشکیل جلسات عمومی به نیت تجدید حیات جبهه دموکراتیک دست زد که به موفقیتی نایل نشد و نتوانست به خیال خود در برابر وزنه سازمان مجاهدین و حزب دموکرات کردستان در شورای ملی مقاومت وزنه‌ای سیاسی و قابل رقابت برای خود ایجاد کند. به این ترتیب جبهه دموکراتیک نیز نظیر خود شورای ملی مقاومت اسمی بود بی‌مسمای و یا قالبی بود بدون محتوا. به این جهت من آقای متین‌دفتری را عضو وابسته به سازمان مجاهدین زیر مسئولیت مستقیم رجوی می‌دانستم، زیرا به عقیده من نه شورای مقاومتی وجود خارجی داشت و نه جبهه دموکراتیکی.

اما این که چرا او نیز در کنار افرادی نظیر آقایان نیرومند و پاکدامن و تهرانی و ماسالی و قاسملو و حزب دموکرات کردستان و بنی‌صدر، شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آنچنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد، مسئله‌ایست که جواب آن به خود او بازمی‌گردد. زیرا برای خود من هم در این زمینه سؤال‌های زیادی وجود دارد. مثلاً این سؤال که:

آیا اصولاً چیزی به نام شورای ملی مقاومت وجود داشت که متین‌دفتری نماینده آن جبهه در شورای ملی مقاومت باشد؟

آیا اصولاً متین‌دفتری شیوه‌های عمل رجوی را در داخل شورای ملی مقاومت و در داخل سازمان مجاهدین که به اصطلاح عضوی از اعضای شورای ملی مقاومت بود تأیید می‌کرد؟ (نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه‌طلاق، جدایی کودکان از خانواده‌ها، قبول همکاری و کمک عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنها، تلاش برای ایجاد رابطه با امریکا، منابع درآمدها و مخارج سازمان و شورا و غیره که همه مثنوی هفتادمن کاغذ شود).

آیا اصولاً متین‌دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی و دموکراسی و تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می‌دانست؟

آیا اصولاً متین‌دفتری تصور می‌کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان مجاهدین نسبت به ذهن و شعور کسانی که همزمان با او عضویت در شورا را پذیرفتند اما پس از مدتی یکی پس از دیگری فرار را بر قرار ترجیح دادند و سر از گردن مسئولیت و رهبری رجوی برتافتند، هشیارتر و عقلانی‌تر و منطقی‌تر است؟

آیا اصولاً متین‌دفتری در ذهن خود این سؤال را مطرح کرده است که پس از شانزده، هفده سال سپری شدن از عمر شورای ملی مقاومت، عملکرد این شورا و تأثیر و نفوذ آن، چه حد بوده است؟ میزان اقبال مخالفان رژیم در داخل و خارج کشور از این شورا چقدر است؟ چه اقداماتی در جهت مبارزه با رژیم... انجام داده و نتیجه آن چه بوده و چه گزارش و چه ترازنامه‌ای از این اقدامات به اطلاع مردم داخل و خارج رسیده است؟ یا این که اصولاً متین‌دفتری به عنوان عضو شورای ملی مقاومت از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او بر علیه منتقدان خود در این سال‌ها سرازیر کرد صحنه می‌گذاشت؟ و رجوی را چه در رهبری سازمانی و چه در مسئولیت شورا بر توسل به این گونه شیوه‌های خودکامگی و در تحول سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می‌دانست؟...

#### دکتر منصور فرهنگ:

اگر شورای ملی مقاومت را به عنوان یک جبهه مؤتلفه از نیروهای طرفدار دموکراسی فرض کنیم، تشکیل آن در هیجده سال قبل یک نیاز اضطراری بود. نیاز برای کسانی که استقرار حاکمیت دموکراتیک و نهادینه کردن آزادی‌های مدنی را تنها راه حرکت به سوی نجات میهن از استبداد سیاسی و تحجر فرهنگی می‌دانند.

شورای ملی مقاومت در صورتی می‌توانست این نیاز تاریخی را برآورده کند که در درون خود و در عملکردش از روش تصمیم‌گیری دموکراتیک پیروی می‌نمود و برای تنوع عقیده و نظر و سلیقه اعضایش احترام قائل می‌شد.

به جز سازمان مجاهدین خلق و حزب دموکرات کردستان، بقیه اعضای شورا نماینده گروهی و یا پایگاه اجتماعی سازمان یافته نبودند و فقط برمبنای سوابق مبارزات مردمی و منعکس کننده تمایلات چپ و سوسیال دموکرات و لیبرالی متداول در بخش‌های میانی جامعه ایران به شورا دعوت شده بودند. غالب این عناصر نه تنها هیچ گونه سابقه همکاری با یکدیگر نداشتند، بلکه برخی از آنان اهمیت و احترامی هم برای یکدیگر قائل نبودند. نیروی محوری شورا، خصوصاً از قسمت تشکیلاتی و اجرایی، سازمان مجاهدین خلق بود. بنابراین دموکراتیک بودن شورا مستلزم آزادیخواهی رهبری مجاهدین و پذیرفتن این واقعیت که تنوع سلیقه و عقیده و نظریه در شورا داده‌ای ثابت و آیینی‌ای از مواضع و خواسته‌های پراکنده جامعه ایران است.

چنین توقعی از مجاهدین، بیشتر به یک آرزوی رمانتیک شابهت داشت تا به واقع بینی سیاسی. اینجانب با این آرزوی خام نمایندگی شورای ملی مقاومت در امریکا را پذیرفتم و از آنجا که به جز سازمان مجاهدین خلق هیچ یک از اعضای شورا در ایالات متحده امریکا هواداران متشکلی نداشتند، لذا بعد از چند ماه همکاری با مجاهدین و توجه به کار شورا در فرانسه برایم روشن شد که رهبری مجاهدین، اعضای شورای ملی مقاومت را به عنوان حامیان و مجریان برنامه گروهی و انحصاری خود می‌دانند و هیچ ارزش و اعتباری برای نظریات آنان قائل نیستند.

با عیان شدن این واقعیت سر مبتلا به دموکراسی مخلص، یک بار دیگر به سنگ خورد و همکاری چند ماهه‌ام با مجاهدین و شورا به پایان رسید.

حقیقت امر این است که شورای ملی مقاومت از بدو تأسیس حربه‌ای در اختیار مجاهدین بود و هیچ هویت مستقلی نداشت. غالب اعضای شورا به این امر آگاه بودند ولی به خاطر مبارزات مجاهدین با رژیم شاه و مخالفت قاطع سازمان با [آیت‌الله] خمینی و... تمایلات ضد دموکراتیک رهبری مجاهدین را به مثابه واقعیتی تلخ ولی قابل اصلاح فرض می‌کردند و با دل بستن به کرامت رهبری مجاهدین به سراب تغییر و تحول آنان چشم دوختند. سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی لنینیستی (هر فرد را تابع بی‌چون و چرای مافوق قراردادن) است و از یک ایدئولوژی فراگیر مطلق‌گرا پیروی می‌کند و رهبری سیاسی را با پیامبری مشابه می‌داند. همان طوری که لنین خدای حزب کمونیست شوروی بود و انتقاد از او گناه کبیره و غیرقابل گذشت محسوب می‌شد، مسعود رجوی نیز خدای سازمان مجاهدین خلق است و انتقاد از او گناه کبیره و غیرقابل گذشت محسوب می‌شود.



از چنین فرقه‌ای نمی‌توان انتظار حمایت از آزادی‌های مدنی و سیاسی و یا توقع همکاری در یک جبهه دموکراسی داشت... نکته دیگری که در خودفریبی حامیان اولیه شورا (از جمله اینجانب) تأثیر داشت این بود که تا قبل از خروج رهبری مجاهدین از ایران و فعال شدن آنان در خارج از کشور، اطلاعات و فهم ما از فکر و رفتار آنان محدود بود. در دوران قبل از انقلاب، سازمان مجاهدین در ذهنیت مخالفین رژیم پهلوی به‌عنوان یک گروه چریکی مستقل و ضداستبدادی و ترقی‌خواه ترسیم شده بود، ولی بعد از آغاز فعالیت علنی مجاهدین در غرب، دیری نپایید که غلط‌بودن این تصویر معلوم گردید و ماهیت لنینیستی و فرقه‌گرای آنان روشن شد. تأسف اصلی از سرنوشت شورای ملی مقاومت این نیست که نیروی محوری آن حامیان استقرار دموکراسی در ایران را مایوس کرد، بلکه امر دردناک‌تر این بوده و هست که آزادخواهان مترقی ایران بعد از فاجعه... چون یتیمانی آواره در زیر چتر بسته شورای ملی مقاومت به درگاه مجاهدین پناه بردند و وقتی این درگاه هم فرقه‌ای کور و مستبد از آب درآمد، باز به زندگی سیاسی یتیمانه پیشین بازگشتند و به لعن و نفرین این و آن پرداختند. سؤالی که ما باید از خود بکنیم این است که به‌راستی اگر ائتلاف آزادخواهان مترقی برای استقرار دموکراسی در میهن ضروری است، چرا تاکنون برای پیمودن این راه دراز و پرنشیب‌وفراز حتی اولین گام را برنداشته‌ایم؟ در هیچ کجای دنیا مبارزه برای استقرار دموکراسی از طریق تلاش‌های فردی و اعتراض‌ها و تحلیل‌های پراکنده به نتیجه نرسیده است. چهل و پنج سال از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد و ما هنوز قادر به پایه‌ریزی جبهه دموکراسی در ایران نیستیم.

...یکی از موارد غم‌انگیز... زمانی بود که سازمان نگهبان حقوق بشر رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جداشده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازداشتگاه‌های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین‌دفتری با نوشتن نامه‌ای به سازمان نگهبان حقوق بشر رفتار خصمانه مجاهدین با اعضای ناراضی و دگراندیش را تکذیب کرد، و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی‌اساس است. این امر که چرا آقای متین‌دفتری هیجده سال وقت می‌خواست تا قانع شود که شورای ملی مقاومت نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می‌تواند بدان پاسخ گوید.

## حزب دموکرات کردستان ایران

منبع: چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت

از همان آغاز پیوستن به شورا، نمایندگان حزب دموکرات متوجه شدند که مجاهدین مخالف گسترش شورا هستند و تنها هنگامی با ورود شخصیت و یا سازمانی روی موافق نشان می‌دهند که اطمینان داشته باشند عضو جدید در داخل شورا از سیاست‌های مجاهدین پیروی خواهد کرد. به همین جهت شورا به‌جای این که سیاست جذب داشته باشد، سیاست دفع پیش گرفت و سرانجام کار به جایی کشید که امروز جز نامی از شورا باقی نمانده است.

یک مسئله روشن بود و آن این که مجاهدین حاضر بودند تنها با حزب دموکراتی در شورای ملی مقاومت به ائتلاف خود ادامه دهند که مطیع سیاست آنها باشند. البته حزب دموکرات بنابر مسئولیت تاریخی و اهمیتی که برای استقلال خود در تصمیم‌گیری‌ها قائل است، نمی‌توانست چنین برخوردی را تحمل نماید و در شورایی که دیگر شورا نبود به هم‌پیمانی خود با سازمان مجاهدین ادامه دهد. بدین ترتیب در نتیجه تحمیل سیاست و ایدئولوژی سازمان مجاهدین، شورای ملی مقاومت بیش از پیش نقش اصلی خود را به‌عنوان آلترناتیو دموکراتیک از دست داده و به آلت دست مجاهدین تبدیل گردیده و آنها از نام شورا تنها به منظور پیشبرد مقاصد سازمان خود بهره‌گیری می‌کنند.

بگذارید این حقیقت را نیز یادآوری کنیم که اگر سازمانی بیش از همه از شورا بهره‌برداری کرده و طوری رفتار نموده که شورا در ذهن بسیاری مترادف با اسم سازمان آنها باشد، همانا سازمان مجاهدین خلق بوده است.

ظرف چندسالی که از عمر شورا می‌گذرد، از آنجایی که برخی از اعضای شورا نمی‌توانستند برخوردهای انحصارطلبانه حاکم بر آن را تحمل نمایند، ناامید از دموکراتیزه شدن شورا از عضویت در آن استعفا کردند و به همکاری خویش خاتمه دادند و این در حالی است که راه ورود اعضای جدید و مستقل‌الرأی به شورا همچنان مسدود مانده است.

گذشت زمان و به‌ویژه مسائل غیرقابل فهم و توجیه‌ناپذیری که اخیراً در درون رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران به‌عنوان گرداننده اصلی شورا روی داده، امید همگی را به این که مجاهدین شیوه‌های سکتاریستی خود را کنار بگذارند، با سعه صدر با مشکلات شورا برخورد نمایند، از خود انعطاف لازم را نشان دهند و حاضر به دادن هویتی مستقل به شورا و دموکراتیزه کردن آن از طریق تغییر سیاست‌ها و شیوه‌های غیردموکراتیک و انحصارطلبانه باشند، به یأس مبدل ساخته است. از این‌رو حزب دموکرات کردستان ایران برخلاف میل باطنی به عضویت خود در شورا خاتمه می‌دهد و مسئولیت تلاشی شورا را مستقیماً متوجه سازمان مجاهدین خلق می‌داند و برخلاف نظر این سازمان عقیده دارد که پس از خروج حزب دموکرات کردستان ایران از شورا به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی آن، نه تنها شورا تقویت نخواهد شد، بلکه دیگر شورایی به‌معنای واقعی آن باقی نخواهد ماند.

آینده نشان خواهد داد که اعضای باقیمانده شورای ملی مقاومت، آنان که به استقلال فکری و همکاری‌های دموکراتیک اعتقاد دارند، تا چه اندازه می‌توانند به همکاری‌های خود با سازمان مجاهدین خلق ایران ادامه دهند.

**دکتر ابوالحسن بنی‌صدر:**

ایجاد شورای ملی مقاومت، براساس اصول راهنمایی که در میثاق آمده‌اند، به‌معنای آن بود که گروه‌های شرکت‌کننده در آن، طرز فکر مغایر با آن اصول را امضا کرده‌اند. بنابراین متعهد شده‌اند که تجربه انقلاب ایران را ادامه دهند و همان اصول را پذیرفته‌اند که انقلاب ایران به خاطر متحقق گرداندنشان رخ داد.

با درس گرفتن از تجربه ۲۸ مرداد، این بار، تنها یک جبهه در برابر کودتای [حاکمیت] تشکیل می‌شد که با رژیم ... از طریق مردم رویارو می‌شد.

بنابراین هر گروه و هر کس که میثاق را نقض می‌کرد، دست خود را رو کرده و از مردم و مبارزه عمومی، جدایی جسته بود. آقای رجوی و گروه او شورای ملی مقاومت را از سازمان‌هایی که فرار بود، تشکیل ندادند. در پاریس او گفت به آنها مراجعه کرده و آنها حاضر به شرکت در آن نشده‌اند. بعدها که امکان تماس به‌دست آمد، معلوم شد راست نگفته است. هر سه اصل میثاق را نقض کرد؛ با آن که در میثاق تصریح شده است که هر کس و هر سازمان و با هر روش حق دارد مبارزه کند و اگر هم عضو شورا نباشد، شورا به او به دیده همراه می‌نگرد، روش خود را تنها راه مبارزه گرداند و همه آنها را هم که تن به هژمونی مطلق این گروه ندادند، "خراج" کرد.

هدف را که آزادی بود با تحصیل قدرت به هر قیمت جانشین کرد؛ هر مبارزه موفقی، با ارزش‌ها و حقوق انسان انطباق پیدا می‌کند، یعنی گروه راهی وارونه در پیش گرفت. امروز دیگر هیچ ارزش و حق جهان‌شمولی نمانده است که زیر پا نگذاشته و نقض نکرده باشد. نقض اصل استقلال با رفتن به عراق و به خدمت جنایتکارترین و فاسدترین رژیم‌ها در آمدن، در جامعه ایران، این گروه را ضد ایرانیّت، ضدانسانیت، ضد عاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است.

**آقای مهدی خانبابا تهرانی:**

در مورد ماهیت گروه‌های تشکیل‌دهنده شورای ملی مقاومت آقای تهرانی (از اعضای سرشناس شورای ملی مقاومت و نماینده شورای متحد چپ در شورای ملی مقاومت) می‌گوید:

سازمان اقامه در دوره ریاست‌جمهوری بنی‌صدر به کمک سازمان مجاهدین و به قصد دفاع از قانون اساسی در برابر دستبردهای احتمالی، با شرکت هواداران مجاهدین تشکیل شد. پس از خروج رجوی و بنی‌صدر از ایران، این سازمان دیگر قادر به ادامه فعالیت علنی نبود و بسیاری از کادرها و فعالین آن به خارج آمدند و سازمان اقامه به عضویت شورای ملی مقاومت درآمد. اما از آنجا که برخی از اعضای سازمان اقامه با سیاست‌های مجاهدین مخالفت داشتند، کار به جدایی کشید. در پی این ماجرا بقایای این سازمان نام خود را به جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران - داد - تغییر دادند و با انتشار مجله‌ای به نام راه آزادی به فعالیت پرداختند. نماینده جمعیت آقای جلال گنج‌های در شورا به نام نماینده جمعیت جدیدالولاده باقی ماند.

واقعیت این بود که با خروج بنی‌صدر از شورا و در پی آن شورای متحد چپ و حزب دموکرات کردستان ایران و برخی شخصیت‌های عضو و ماجرای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین به مناسبت ازدواج رجوی با مریم عضدانلو، چراغ حیات واقعی شورا با تولد شعار: ایران - رجوی - رجوی - ایران خاموش شد. در پی این ماجرا ترکیب شورا کاملاً یک‌دست شد و به چرخ پنجم مجاهدین بدل شد.

حقیقت این است که سازمان مجاهدین و در رأسش مسعود رجوی تحمل این را نداشتند که در یک همکاری با سایر نیروها و برابر با آنها حرکت کنند. تمام مدت رجوی تلاش می‌کرد شورای ملی مقاومت را به رونقش برابر اصل تبدیل کند. یعنی اصل سازمان مجاهدین است و استراتژی هم استراتژی سازمان مجاهدین است. یکی از دعوای و جدال‌هایی که ما در شورای ملی مقاومت داشتیم اصولاً بر سر چگونگی کار سیاسی بود. ما معتقد بودیم که اصلی‌ترین صحنه پیکار، صحنه سیاسی است. می‌گفتیم باید نیروهای اجتماعی ایران را بسیج کنیم. کارگران، زنان، روشنفکران و... را در عرصه سیاست فعال کنیم. اما مسعود رجوی با عنوان استراتژی مسلحانه‌اش در زدن سرپنجه‌ها، یک نوع جنگ ناقص الخلقه چریکی را به سازمان مجاهدین (و مردم ایران) تحمیل کرد، بدون هیچ‌گونه بررسی لازم و نهایتاً شکست خورد. در همان سال ۱۳۶۱ استراتژی مسلحانه سازمان مجاهدین شکست خورده بود، ولی آقای رجوی معرفت و جسارت آن را نداشت که این شکست را بپذیرد و این شکست را جمع‌بندی کند و بگوید حالا ما می‌رویم روی گفت‌وگو، تا بتوانیم یک استراتژی جدیدی را برای شورا تدارک ببینیم. این بود که شورا را در واقع به دنبالچه سازمان مجاهدین تبدیل کرد. ابزارهای لازم را هم داشت. یکی این که سازمان‌های دیگر به اندازه کافی نیرو نداشتند که در کارهای نظامی شورا بتوانند شرکت کنند. همیشه هم مسعود رجوی می‌گفت نیرویش را ما می‌دهیم، خونس را ما می‌دهیم و پولش را هم ما می‌دهیم. یعنی عملاً دستگاه دبیرخانه شورای ملی مقاومت متعلق بود به

سازمان مجاهدین، با بودجه مجاهدین، از طرف دیگر او تمام ابزار و روابط را اشغال کرده بود. سازمان‌های دیگر به نظر من به این حرمسرا راه داده نمی‌شدند. رجوی یک منطقه محرمه‌ای ساخته بود. شورای ملی مقاومت متعلق به سازمان مجاهدین بود. آقای رجوی در تفسیری که از این رهبری می‌کرد می‌گفت که طبق اساسنامه شورای ملی مقاومت و طبق برنامه دولت موقت، اعضای شورای ملی مقاومت پذیرفته‌اند که دولت موقت از آن مجاهدین است و مسئول دولت موقت هم آقای مسعود رجوی است. به این ترتیب ایشان از تفسیر رئیس دولت بودن، کار رهبری سازمان و شورای ملی مقاومت را نتیجه می‌گرفت و آن را حق انحصاری خودش ارزیابی می‌کرد. این قضایا در واقع منجر به کشمکش شد. یکی از این کشمکش‌ها در شکل مذاکرات حزب دموکرات کردستان با دولت ایران بر سر آتش‌بس و یا بر سر مسائل خودمختاری بروز کرد. مجاهدین می‌گفتند که حزب نباید این مذاکرات را انجام بدهد. قاسم‌لو هم می‌گفت ما وقتی این مذاکرات را متوقف می‌کنیم که شورای ملی مقاومت یک سیاست مستقل به خودش داشته باشد و این سیاست در آنجا تعیین شود. موضوع مذاکره کردن یا نکردن را جمع شورای ملی مقاومت تعیین کند و نه سازمان مجاهدین. سازمان مجاهدین کار خودش را می‌کند و سیاست‌های خودش را دارد و این سیاست‌ها را به نام شورا انجام می‌دهد و هیچ گزارشی هم به ما نمی‌دهد. اختلافات شروع شد و به نظر من نخستین سنگی که کنده شد از بنای این شورای ملی مقاومت، همین جدا شدن حزب دموکرات کردستان بود از شورا. که نه تنها نفی هژمونی خواهی مجاهدین بود، بلکه به دلیل شکستی بود که مجاهدین در آن دوره از پیکار، در ایران خورده بودند و آقای رجوی سعی می‌کرد این شکست را با اعمال تاکتیکی خودش لاپوشانی کند.

یکی از طرفندهایی که رجوی به کار بست تا بتواند این سازمان را دوباره یکپارچه کند و تجدید سازمان بدهد و معترضین را تصفیه کند و مجدداً نیروگیری کند، همین مسئله انقلاب ایدئولوژیک بود. آنجا بود که دیگر جدایی نیروهایی مثل ما حتمی بود. چون آن انقلاب ایدئولوژیک مقدمه‌ای بود برای رفتن سازمان مجاهدین و خود رجوی به خاک عراق و وابسته شدن به عراق و شرکت در جنگی که درحقیقت با تجاوز عراق به ایران شروع شده بود، و دیدیم که این سازمان در این جنگ، علیه کشور ایران و در کنار ارتش عراق قرار گرفت. رفتن به عراق در واقع مقدمه شکست مجاهدین در استراتژی مسلحانه‌شان بود و این چشم‌بندی‌هایی هم که رجوی با عنوان انقلاب ایدئولوژیک و به طاق جدیدی از انقلاب رسیدن، علم می‌کرد، در مجموع این سازمان را به یک سکت‌بسته شبه مذهبی تبدیل کرد. از این نوع سکت‌های مذهبی هم در گوشه و کنار جهان زیاد یافت می‌شود.

درواقع پس از کوچ به عراق و تبدیل شدن این سازمان به یک سکت‌بسته مذهبی، سازمان مجاهدین از چشم کل نیروهای اپوزیسیون افتاد. سازمان مجاهدین در این مرحله ایزوله شده بود. هم با شکستی که خورده بود و هم در واقع به دلیل اعتراضات درونی که با آن مواجه بود. رجوی در آن ازدواج معروفش به عنوان انقلاب ایدئولوژیک، عملاً در سازمان مجاهدین را گل گرفت. پس از آن شورای ملی مقاومت تبدیل شد به یک ایستگاه توقف. در واقع از همان زمان دیگر شورایی وجود نداشت و تنها از اسمش استفاده می‌شد. درحالی‌که این وحدت می‌توانست به یک وحدت ملی ایران و به شورای واقعی ملی مقاومت تبدیل شود. هیچ‌گاه اما این شورا نتوانست به این مرحله برسد. شورای ملی مقاومت آن زمان که تشکیل شد، نخستین و بزرگ‌ترین ائتلاف بود و به نظر من اگر بخواهیم امروز هم ارزیابی کنیم، یکی از دستاوردهای بزرگ یک مرحله از مبارزات مردم ایران است. وحدت چندین نیروی اپوزیسیون که در زیر یک سقف با هم می‌نشستند و در یک دوره‌ای با هم همکاری می‌کردند. اما ولایت رجوی و کمبود بینش سیاسی او، منجر به این شد که این سازمان درحقیقت در همان شکل ناقص‌الخلقگی خودش ماند و نتوانست تبدیل به درخت تناوری شود. سایه‌اش را بر جامعه ما بگستراند و به تحقق آزادی‌ها در ایران بینجامد. درحقیقت من امروز که به این قضیه نگاه می‌کنم، می‌توانم بگویم که اگر سازمان مجاهدین برسر یک سیاست ملی و دموکراتیک و عدالتخواهانه ایستادگی کرده بود و دندان طمع قدرت زودرس را می‌کشید و به هر دری نمی‌زد تا به قدرت برسد، این چنین اعتبار خودش را از دست نمی‌داد.

این سازمان اگر سازمان واقعی مجاهدین در خاک ایران مانده بود من فکر می‌کنم می‌توانست در کنار جنبشی که بعد از دوم‌خرداد در ایران به وجود آمده است قرار بگیرد. در کنار این بچه‌هایی که دارند حرکت می‌کنند؛ این نیروهای اسلامی - رادیکال در این مرحله، که کشتی ارتجاع مذهبی در ایران به گل نشسته، می‌توانستند متحد طبیعی سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت باشند. در این شرایط مجاهدین می‌توانستند یک رهبری مشروع در جنبش بعدی و انقلاب ایران داشته باشند، ولی متأسفانه اینها همه این فرصت‌ها را از دست دادند و جنبش در درون ایران و خودجوش به وجود آمد و به دوم‌خرداد انجامید. یعنی اگر مجاهدین در این موقعیت، آن مشروعیت و حیثیت تاریخی خودش را حفظ کرده بود و به هر در و دیواری نمی‌زد - برای رسیدن به قدرت - می‌توانست امروز بخش تعیین‌کننده‌ای از این جنبشی باشد...

این نشانه کورذهنی رجوی و رهبری سازمان است که بدون شناخت اجتماعی از ایران، در کنار نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها نمی‌دانستند که اگر در زمان جنگ بروند و در کنار دشمن قرار بگیرند و با انگشت سبابه هم مواضع ایران را نشان بدهند، از چشم مردم می‌افتند ولو این ارتش منتسب به [آیت‌الله] خمینی باشد. نیروها، اما، که مال [آیت‌الله] خمینی نیستند. مردم ایران خودشان را در جنگ حس می‌کردند.

جنگ فروغ جاویدانشان هم سرنوشتش از قبل معلوم بود. من به خیلی از دوستانم قبل از این عملیات گفتم که اینها هنوز به "کرنده" نرسیده تارومار می‌شوند. احتیاج نیست نیروهای ارتش ایران جلوی اینها بایستند. همان مردم کردستان اینها را تکه‌پاره خواهند کرد. وقتی ببینند که یک جنگ ناحق هشت‌ساله تمام شده و حالا اینها آمده‌اند و می‌خواهند جنگ و گریز کنند و آتش‌بس را درهم بشکنند. به باور من رهبری سیاسی جامعه‌ای مثل جامعه ایران، پیراهن گشادی است بر قامت افرادی مثل مسعود رجوی.

جدایی آقای متین‌دفتری و خانم متین‌دفتری را از شورای ملی مقاومت حتی با این تأخیر بلندمدت، باید به‌عنوان یک امری که روی داده، پذیرفت. به‌هرحال کار درستی کردند که آمدند بیرون. چون آنجا دیگر جای ماندن نبود. به قول شما هفده‌سال هم دیر کردند ولی چرا اینها الآن آمده‌اند، علتش این است که آقای رجوی به ته خط رسیده است. مردم ایران با هوشمندی تمام، در این انتخاباتی که آزاد هم نبود، شرکت کرد. مردم با هوشمندی دریافته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی در درونش با دشواری‌های گوناگون روبه‌روست. در عرصه بین‌المللی در انزوای کامل است. حتی، امروز من به شما اعلام می‌کنم، خطر سقوط کل رژیم بود. همچنان که آقای خمینی وقتی جام زهر را سر کشید، خودش گفت من نمی‌خواهم جنگ را تمام کنم. اما مسئولین کشوری و لشکری اطلاعاتی به من داده‌اند که ابرقدرت‌ها قصد نابودی جمهوری اسلامی را کرده‌اند. او حتی نگفت اسلام. او در آن زمان می‌دانست که شرایط جنگ طوری است که ارتش پیش نمی‌رود. او دیگر نمی‌تواند بار بگیرد. این مطالبی است که حالا خود عوامل رژیم می‌گویند. الآن هم وضع این‌طوری است. در آستانه هفتمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری کار به‌جایی رسیده بود که بازار مشترک اروپا با ایران قطع تماس کرده بود. تمام سفرای اتحادیه اروپا به کشورهایشان برگشته بودند. آمریکا در موضع تهاجمی بود. تحریم اقتصادی برقرار بود. اسرائیل هر روز تبلیغ می‌کرد که ایران بمب اتم می‌سازد و راکت می‌سازد. یعنی شرایط را آماده می‌کرد برای کوبیدن تمام صنایع ایران به بهانه صنایع اتمی. از طرف دیگر ناوگان آمریکا تنگاتنگ در خلیج فارس آن‌چنان حضور داشت که این آرایش نظامی نیروی دریایی آمریکا، در تاریخ منطقه بی‌سابقه بود. به‌قول یکی از روزنامه‌نگاران، آب‌های خلیج فارس قدرت تنفس نداشت. از چنین آرایش تنگاتنگی که آنجا بود، تمام شرایط آماده بود. مسئله سلمان‌رشدی، مسئله فرج سرکوهی، مسئله دادگاه میکونوس، و محکومیت سران جمهوری اسلامی به‌عنوان تروریست و... یعنی همه شرایط آماده بود که حکم دادگاه میکونوس صادر شد. به‌عبارتی پلیس بین‌المللی می‌توانست برود و سران جمهوری اسلامی را دستگیر کند. ایران با آن اهمیت استراتژیک، در منطقه خاورمیانه و در آسیای مرکزی، به‌عنوان یک منطقه ناامن و بدون ثبات نمی‌توانست بماند. به همین جهت برخی از عوامل درون جمهوری اسلامی خودشان فهمیدند شرایط چیست. بعد که آقای خاتمی کاندید شد، خودش هم باور نمی‌کرد که این رأی را بیاورد. رأی مردم ایران به آقای خاتمی، به نظر من از هوشمندی ایشان بود. مردمی که در تمام سرفصل‌های تاریخی، یک حضور ناگهانی و غیرمترقبه در صحنه پیدا می‌کنند. از مشروطه در نظر بگیرد تا جنبش تنباکو و دوران مصدق و پانزده‌خرداد ۱۳۴۲ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. این خیزش یک خیزش همگانی بود. یعنی به تعریفی نافرمانی مدنی بود که... قد علم کرد و از تنها فرصتی که بود، به‌نام انتخابات، استفاده کرد و این انتخابات را به یک معنا به یک فراندوم تبدیل کرد. به‌طوری‌که امروز بزرگ‌ترین جنبش آزادیخواهی در تاریخ ایران و در عرصه ایران دارد به وقوع می‌پیوندد.

خیلی از نیروهای درون اپوزیسیون، رجوی را در طیف نیروهای اپوزیسیون نمی‌دانند و رجوی هم که به نابینایی مطلق دچار است، به هرحال تحولی که در دوم‌خرداد به‌وجود آمد در ایران یک حرکت آزادیخواهانه و آگاهانه از طرف نسل جوان ایران و نیروهای درون کشور است.

اگر مردم ایران در قیام ضدسلطنتی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند، این‌بار مردم تقریباً می‌دانند چه می‌خواهند. شما نگاه بکنید در عرصه مذهب، یک‌نوع رفرمیسم و یک‌نوع اصلاح‌طلبی شروع شده است. می‌شود گفت درواقع روشنفکران اصلاح‌گرای دینی برخاسته‌اند و نظریات جدیدی می‌دهند. از آقای سروش بگیرد تا آقای گنجی و شبستری و دیگران. از سوی دیگر تمام نیروهایی که تا پریروز نیروهای همین رژیم بوده‌اند، وارد عرصه شده‌اند و با انتشار ده‌ها روزنامه دیگر، بحث گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. چطور چنین شخصیتی می‌تواند ادعای رهبری بکند، ولی شرکت سی‌میلیون نفر از مردم ایران را در انتخابات کشورش نبیند؟ این‌که دیگر دوربین هم لازم ندارد. بیش از ۳۰۰ نفر خبرنگار از تمام دنیا در ایران بوده‌اند. این مردم حضور پیدا کرده‌اند. حتی به کاندید اصلح ... ناطق نوری رأی ندادند. به یک سیدی رأی داده‌اند که این سید درواقع در حکومت قبلی و در دوران آقای رفسنجانی مغضوب واقع شده بود. به‌دلیل یک‌سری نظراتی که درمقابل اینها داشت. دادخواستی هم داده بود و رفته بود در کتابخانه ملی و شش‌سال آنجا کار کرده بود. سی‌ویکمیلیون نفر در انتخابات شرکت کردند و آقای رجوی معتقد است پنج‌میلیون نفر بیشتر نبوده‌اند و رأی‌ها قلابی بوده‌اند. خود را به نابینایی زدن، درواقع، حکم رفوزگی است که خودش به‌دست خودش برای خودش صادر کرده است. آدمی مثل متین‌دفتری که با مردم ارتباط دارد، خانواده و دوست و آشنا دارد و بیرون مردم را هم می‌بیند. مردم از او سؤال می‌کنند آقا معطل چه هستی؟ چه می‌گویی؟ مردم خودشان دارند از رژیم، در درون، انتقاد می‌کنند، آن وقت شما می‌گویید هیچ خبری نیست، ان‌شاءالله گریه است؟ شما دیگر چشم و گوش‌تان را هم بسته‌اید؟ کور شده‌اید دیگر در محضر ایشان (رجوی)؟ اینجا دیگر تحمل متین‌دفتری زیاده از حد بود.

باید بگویم برای آقای متین‌دفتری آن مواقع هم خیلی سخت بود. در زمان تصویب لایحه برابری حقوق زن و مرد، آقای متین‌دفتری را به بهانه تصویب این لایحه بردند به عراق. تا از او و مسئول شورا در بغداد عکس بگیرند تا "تابو" را بشکنند. اما الآن دیگر چرا؟ مردم در

ایران خود... در واقع دارند نقطه پایانی می‌گذارند بر فرماندهی و فرمانبری در جامعه ایران و به آتوریته و به دیکتاتوری در جامعه. آن وقت رجوی آمده است از بیرون و از بالا، اولاً برای ملت ایران رئیس‌جمهور تعیین می‌کند. خوب این رئیس‌جمهور روی دستش مانده است. مردم در آن انتخابات شرکت کرده‌اند و خاتمی را انتخاب کرده‌اند. حالا این آقا با رئیس‌جمهورش چه کار می‌خواهد بکند؟ باید با آن سر کند، چون او را به ایران که نمی‌تواند بفرستد. آدمی مثل متین‌دفتری، که هم در جبهه ملی و حرکت ملی بوده، وقتی با واقعیت مواجه می‌شود دیگر نمی‌تواند موضع‌گیری نکند. بقیه حرف‌ها دیگر حاشیه‌نویسی است. این که رجوی چه نوشت و بعد متین‌دفتری چه نوشت، اصلاً مهم نیست.

واقعیت این است که شورای ملی مقاومت پوششی است برای یک جریان شکست‌خورده که در اثر عدم تبحر و نقص درایت رهبری‌اش، کار را به این فاجعه امروزی کشانده است. کشتار جوانان مجاهد به بهانه حمله به خاک ایران با چهارتا تانک قراضه و حالا هم این موضع‌گیری‌شان در رابطه با انتخابات، می‌گوید هیچ خبری در ایران نیست و رأی‌دهندگان پنج میلیون نفر بیشتر نبوده‌اند. این طور خود را به نابینایی زدن، در واقع خاک به چشم حقیقت پاشیدن است.

### آقای هادی شمس حائری:

همان‌طور که ۳۰ خرداد حرکتی نسنجیده و زودرس بود، شورای ملی مقاومت هم که به دنبال شکست این حرکت نسنجیده تشکیل گردید، یک حرکت زودرس و فاقد ارزش سیاسی و عملی بود.

شورای ملی مقاومت و عضویت در آن به خاطر توهم سریع سرنگونی رژیم بود که مجاهدین آن را دامن زده بودند و عده‌ای که به قدرت و نفوذ مجاهدین در ارگان‌های رژیم باور داشتند، به دور این شورا جمع شدند. این عده به این خیال به شورا پیوستند که امید زیادی به توان مجاهدین در براندازی رژیم داشتند و نه به دلیل وجود حرکت‌های اجتماعی در بدنه جامعه. به همین دلیل می‌گویم که تشکیل شورا فاقد پایه‌های مردمی و ضرورت مبارزات اجتماعی بود. مبارزه‌ای که هنوز به وجود نیامده بود و شکل نگرفته بود.

اما پیشاپیش این ائتلاف در بالا، یعنی در سطح نخبگان در ایران پایه‌گذاری شده و سپس در خارج از ایران پیگیری شد. این ائتلاف بیشتر اراده‌گرایانه و بدون گذر از مراحل زمانی معین تکامل مبارزه اجتماعی صورت گرفته بود و به همین دلیل شکست‌خورده اما با وصف این ضرورت در آن مقطع، این اتحاد می‌توانست زمینه‌ای برای تبادل افکار و ارتباط و نزدیکی افراد و گروه‌های ضد رژیم و ضد دیکتاتوری باشد تا بعدها که شرایط مبارزه در ایران فراهم شد و مردم به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی پی بردند و اوضاع نابسامان اقتصادی و بیکاری و مفاسد اجتماعی برای مردم به حد غیرقابل تحملی می‌رسید. این جبهه یا شورا می‌توانست با پشتوانه مردمی وارد عمل شود و سازماندهی و رهبری جنبش اجتماعی را به عهده بگیرد، اما متأسفانه برخوردهای غیردموکراتیک و هژمونی‌طلبی مجاهدین که شخص رجوی آینه تمام‌نمای این سازمان است، موجب شد که مردم ایران از یک ائتلاف فراگیر و یک آلترناتیو محروم گردند و شورا از هم بپاشد و امروز که روز رزم و بیکاری... است و مردم ایران تماماً به‌پا خاسته‌اند... از هم پاشیدگی شورا و نداشتن یک ائتلاف ملی کاملاً مشهود و یکی از نقیصه‌های اصلی جنبش دموکراتیک ما محسوب می‌شود. اعدام [تشکیل شورا و اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک یک نقص و یک کمبود تاریخی و چندصدساله است و تنها مربوط به یک دوره خاص و امری تاکتیکی نیست. اگر این قدم از قبل و نه حول مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و شخص آیت‌الله خمینی برداشته می‌شد، مسلماً نه مجاهدین محور این شکل قرار می‌گرفتند و نه می‌توانستند آن را به انحلال بکشانند و نه با خروج یکی دو گروه یا شخصیت از هم بپاشد.

مجاهدین از همان ابتدای تشکیل شورا و با ميثاقی که با آقای بنی‌صدر نوشتند، قصد تسلط و هژمونی‌طلبی خود را از این اتحاد و شورا در سر می‌پروراندند و نه همکاری و اعتقاد به حقوق برابر همه سازمان‌های تشکیل‌دهنده شورا.

مجاهدین برحسب ماهیت انحصارطلبانه خود از هر اتحاد و ائتلافی، قصد بهره‌برداری از پایگاه اجتماعی و محبوبیت آن فرد یا گروه سیاسی را دنبال می‌کردند و نه همکاری. به همین دلیل وقتی به خیال خود از آبروی دیگران برای خود آبرو و اعتبار کسب می‌کنند، به راحتی آن فرد یا گروه را کنار می‌گذارند و حاضر نیستند قدرت را با آنها تقسیم کنند.

تشکیل شورا از نظر مجاهدین از این دید انجام شد و نه واقعاً اتحاد و همکاری علیه رژیم جمهوری اسلامی.

مجاهدین از طرفی چون یک نیروی مذهبی و دارای دیدگاه راست و ارتجاعی هستند، که البته خود را در پوشش چپ، حتی چپ‌تر از مارکسیست نشان می‌دهند، نمی‌توانند مبتکر ائتلاف با نیروهای برتر و مترقی‌تر از خود باشند، زیرا یک نیروی مذهبی و راست به دموکراسی و برابری آرا اعتقادی ندارد. به همین دلیل دورنمای شورا از هم پاشیدگی بود.

عامل اصلی تلاشی شورا را باید در همین راستا جست‌وجو کرد. یعنی وقتی تشکلی بدون زمینه‌های مادی و عینی به وجود می‌آید و به توده‌ها متکی نیست. ضرورتاً عمری کوتاه خواهد داشت و به انحلال خواهد گردانید. ضمن این‌که دیکتاتوری یک فرقه مذهبی در رأس این شورا و روابط غیردموکراتیک بر فضای شورا از دلایل مهم آن است. اما به نظر من این عامل و سایر عوامل به نسبت عامل اصلی که در بالا ذکر کردم فرعی و جزئی است.

علت دیگر فروپاشی شورا، یکی هم استفاده از ابزار تروریسم به جای مبارزه مسلحانه و رفتن مجاهدین به عراق و ائتلاف با صدام حسین برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود که مورد تنفر مردم واقع شد و شورا را از اعتبار و مقبولیت عمومی انداخت. در واقع مجاهدین بدون در نظر گرفتن تمایل و رأی دیگر اعضای شورا یک نیروی خارجی دیگر را که اتفاقاً دیکتاتور تر از... بود به شورا آوردند و این سبب خروج عده زیادی از شورا گردید که اگر به فرض عواملی که در بالا ذکر کردم هم وجود نمی‌داشت این عامل به تنهایی کافی بود که شورا را با شکست مواجه سازد. منظور این است که عوامل فروپاشی شورا متعدد و از زوایای مختلف قابل بررسی است.

هدف مجاهدین از تشکیل شورا در اختیار گرفتن یک نیروی اجرایی و آلت دست برای اهداف خود بود تا یک شریک سیاسی. مجاهدین این امر را بعدها بیشتر روشن کردند.

علت خروج جبهه دموکراتیک از شورا، همان علتی است که سایر اعضای قبلی شورا از آن خارج شدند. حالا با مقداری تفاوت، چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ نوع برخورد. با این تفاوت که جبهه دموکراتیک زمان بیشتری در توهم باقی ماند. یعنی همان توهم سرنگونی سریع و دموکرات بودن مجاهدین به قول معروف دوریالی‌اش دیر افتاد، ولی به هر حال افتاد و این نشان می‌دهد که در عرصه سیاسی و مسائل اجتماعی جای تامل و کج‌فهمی نیست و ظرافت و واقع‌بینی می‌طلبد. اساساً مجاهدین ثابت کرده‌اند و با خروج آقای متین‌دفتری و جبهه دموکراتیک ملی و متعاقباً استعفای خانم شهره بدیعی برای هزارمین بار مهر تأیید خورد که مجاهدین ائتلاف‌بردار نیستند. آنها ظرفیت و محتوای لازم برای این کار را ندارند.

### آقای احسان شریعتی :

از همان بدو تشکیل، محوری خواندن مشی "مسلحانه"، ساختار خود خوانده "دولتی" و حتی "نام" این شورا، هیچ‌کدام به نظر ما پاسخگوی الزامات و ویژگی‌های مبارزه رهایی و آگاهی‌بخش... نبودند.

"کوتاه‌مدت" ارزیابی کردن "سرنگونی قریب‌الوقوع" رژیم، مشروط‌ساختن همه اشکال مبارزه حول محور مسلحانه و محدود نمودن آن به تاکتیک ترور و... کودتا به معنای تغییر رژیم به زور و از بالا و به هر وسیله و خلاصه "منهای مردم" (تنها به دلیل پاسخ منفی تست عنصر اجتماعی)، پایه نقد ما بر "مشی" مجاهدین محسوب می‌شد.

معرفی یک "دولت موقت" که مشروعیت خود را از ریاست جمهوری اسلامی وقت می‌گرفت، هم ناقض اصل استقلال صف اپوزیسیون از "جنگ جناح‌های" درونی حاکمیت تلقی می‌شد و هم به این ائتلاف صبغهای غیرواقعی و غیردموکراتیک می‌داد و این نقد ساختاری ما نسبت به شورا مزید بر علت پیش می‌شد.

ایراد بر نام شورای ملی مقاومت که کپی‌برداری از نام شورای ملی مقاومت، CNR فرانسه علیه اشغالگران نازی بود، نه نوعی ملانقطی‌گری، که انتقاد از این تحلیل به شدت سطحی از ماهیت حاکمیت روحانیت بود که گویا تفاوت این رژیم با رژیم شاه در این است که آن یک رژیمی پلیسی - نظامی بود و این یک رژیمی نظامی - پلیسی. حال آن‌که در نظر ما این "رژیم" پیش و بیش از آن که نوعی از دیکتاتوری و توتالیتریسم‌های رایج باشد و حتی قبل از آن که یک "رژیم" باشد، (به معنای مدرن دولت)، ویژگی مذهبی و... داشت.

یعنی ما با روحانیت مواجه بودیم با چنین و چنان ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی... لذا شیوه مبارزه با او نیز باید با آماج مبارزه تناسب تام می‌داشت. در اینجا ما نه با یک اشغالگر خارجی و با یک دیکتاتور کلاسیک سنتی، سلطنتی یا فاشیستی از نوع شاهنشاهی و یا امریکای لاتینی، بلکه با رژیمی سروکار داشتیم با بیش از نیمی از تاریخ و فرهنگ و سنت "ارتجاعی و استحماری" خودمان، این آبدیده... را ما به دست خودمان به خانه آوردیم. عکسش را در ماه دیدیم، "پدر و امام و رهبری انقلاب ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی و ارتش ۲۰ میلیونی و کاندیدای ریاست جمهوری و..." نامیدیم و تا همین اواخر "تقاضای رفتن به ملاقاتش" و... را داشتیم، که ناگهان در ظرف چندماه بعد، از مردم توقع و تقاضا داشتیم که شعار "مرگ بر" سر دهند و به جای امپریالیسم، این بار خود "آقا" را آن هم نه به عنوان "ضدخلق" که "ضدبشر" شناسایی کنند. در اسرع وقت اسلحه بر دوش گیرند و سرانگشتانش را بزنند. خلاصه آن که برای ما که اساساً مبارزه را رسالتی بلندمدت، فرهنگی و آگاهی‌بخش می‌دانستیم و برای همه آنها می‌بود که به لحاظ سیاسی، به تمرین سامان‌بخشی و نهادین ساختن مردم‌سالاری (نخست در صفوف خویش و در اپوزیسیون، آن‌گاه در کل جامعه) و یا به سازماندهی شورایی و همسویی کلیه احزاب و سازمان‌های استقلال طلب، آزادی و عدالت‌خواه ایران زمین در یک چارچوب "جبهه‌ای" باور داشتند. سرنوشت آن مشی و ساختار قابل پیش‌بینی بود و "شکست" اش بر پیشانی "تشکیل" اش نبسته بود و با جدایی آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات، همان "میثاق" و متحد جدی اولیه هم از میان رفت و جز اسمی بی‌مسما و یا "اسم مستعار" سازمان به جای نماند. با وقوع انقلاب ایدئولوژیک خود سازمان نیز به سرنوشت شورا گرفتار آمد و از آن پس مسئول اول و آخر تداوم داستان، یک فرد معرفی شد، حال آن‌که ما برخلاف سنت‌دوستان در برخورد با رژیم مسئولیت قضایا را به هیچ‌وجه متوجه یک شخص نمی‌دانیم و خطاب‌مان بیشتر به همان "هواداران و اعضای صادق" به عنوان مسئولین اصلی بازتولید کیش شخصیت و رهبری فرهمند است و این نکته که "هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم" ذره‌ای

از مسئولیت ایشان نمی‌کاهد و روزی باید پاسخگو باشند که چرا چنین ظلمی را بر آن "برادر و خواهر" شان روا داشته‌اند. هرچند آن دو نیز، ظرفیت خوردن چنین فریبی را به‌وفور داشته‌اند.

"امام راحل" نیز چه‌بسا اگر در شرایط و موقعیت دیگری، خارج از محاصره روحانیت و بازار قرار می‌گرفت، چنان‌که در پاریس، موضعی بالکل متفاوت از آنچه کرد، اتخاذ می‌نمود.

#### دکتر مهدی ممکن ::

در حال حاضر گرچه شورا با شکست روبه‌رو شده است، ولی هنوز متلاشی نگردیده است. به‌هر حال این شکست به یک عامل اصلی فرهنگی عمومی و یک‌سری عوامل فرعی برآمده از همان عوامل اصلی، معطوف می‌گردد. به‌خاطر داریم مدت زیادی از انقلاب اسلامی نگذشته بود که مضمونی بین مردم فراگیر شد مبنی بر این‌که پس از انقلاب چیزی عوض نشده... این جمله کوتاه و خودجوش، یک داوری ظریف و در عین حال گویا و دقیق بود، و اگرچه مقصود گویندگان، ناظر نوعی اعتراض و انتقاد به رژیم بود که مهره‌های اصلی آن را روحانیون سنتی تشکیل می‌دادند، ولی اکنون که زمانی از آن روزها می‌گذرد و فرصتی کافی برای بازاندیشی و ارزیابی مجدد پیش آمده است، واقعیتی خود را نشان می‌دهد مبنی بر این‌که ابعاد مذکور، فراگیرتر از آن است که فقط شامل انحصار حاکم باشد، تعریفی است که تمام سطوح و لایه‌های جامعه ما را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که انقلاب ضدسلطنتی بهمن ۱۳۵۷ موفق به دگرگونی محتوای کهنه میراث فرهنگ استبدادزده تاریخی، که در درون آحاد ملت ما، لانه کرده است، نشده است و بختک زورگویی و زورپذیری ریشه‌دارتر از آن است که به سادگی از جامعه دست بردارد. هر آینه درمانی اساسی به‌عمل نیاید، انتظار این‌که جابه‌جایی تاج به عمامه و عمامه به کلاه، چیزی را دگرگون سازد، عبث خواهد بود. امروز انگشت اتهام ناسامانی‌ها و گرفتاری‌های پس از انقلاب، به‌سوی انحصارطلبان حاکم نشانه می‌رود و جای انکار هم وجود ندارد، ولی به نظر اینجانب این شیوه نگرستن به قضایا که به‌طور مجرد به یکی از اجزا و عناصر به‌وجودآورنده مسائل می‌پردازد و گناه را در تمامیتش متوجه جناح خاصی می‌نماید، سرپوشی است مانع بررسی و ریشه‌یابی عوامل مؤثر دیگر، و توجیهی است برای تبرئه و فرار از مسئولیت دیگران. بازنگری و تأمل در حوادث بعد از انقلاب سؤالی را برجسته می‌سازد و آن این‌که چنانچه اقبال دیگری از جامعه ما عهده‌دار تمشیت امور مردم و حاکمیت میهن می‌شد؛ آیا ثمره کار بر مراد و منطبق با آرمان‌های پیشگامان و مایه‌گذاران اصلی انقلاب، می‌گردید؟! منظور از اشخاص دیگر، به‌طور مشخص معطوف به غالب نیروهایی که بار اصلی پیروزی انقلاب را به‌دوش کشیدند همچنین فرهیختگان و نویسندگان فرزانه‌ای که قلم‌های خود را مسئولانه در خدمت انقلاب به کار انداختند، نیز هست که امروز در داخل و خارج کشور، نیروی اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند.

انگیزه‌محوری و مشترک تمام گروه‌ها و سازمان‌های خارج کشور برای پایه‌گذاری اپوزیسیون بر "دفاع از آزادی" و "تلاش به‌منظور رسیدن به دموکراسی"، نهاده شده بود؛ حدیثی که در صدر نوشته‌ها، تبلیغات و اظهاراتشان نمایان بوده و هست. اما آنچه که در میدان آزمایش آشکار گردید، حکایت از این داشت که غالب نیروهای اپوزیسیون، تا همین اواخر، آزادی و دموکراسی را فقط در حرف پذیرفته بودند و آنجا که پای عمل به میان می‌آمد "دم خروس فقدان تقوای انقلابی و عدم‌پای‌بندی به اصول مبارزه" نمایان می‌گردید و... شورا ملی مقاومت نیز برپایه پاسداری از حریم آزادی و تلاش برای استقرار دموکراسی شکل گرفت تا جای خالی آلترناتیو شایسته‌ای را درمقابل با نظام حاکم، پر نماید. اما دیری نپایید که میراث کهنه بیماری و استبداد و انحصار آثار خود را بارز ساخت و به سیر رو به رشد ادامه داد.

آنجا که بر استقرار شعار "رجوی ایران، ایران رجوی" تأکید می‌شود، آیا بازتولید شعار خدا، شاه، میهن ... نیست؟ آنجا که میدان مبارزه به دو قطب مطلق تقسیم می‌شود، بدین‌معنی که داشتن مرز با شورا ملی مقاومت مبین بی‌مرزی با نظام حاکم است، آیا بیان روشن انحصار نیست؟ آنجا که سکوت و چشم‌پوشی نسبت به رشد فرهنگ سفله‌پرور ثناگویی که رمز تقریب درباریان استبداد است، معنی‌دار می‌شود. فرهنگی که اشکال کتبی آن، در انبوه نامه‌های لیبیک به انقلاب ایدئولوژی، و کتاب حجیم پرواز تاریخ‌ساز، چشم را خیره می‌سازد. آیا تداوم همان فرهنگ غلام خانه‌زاد (اسدالله علم) و نوکر جان‌نثار (منوچهر اقبال) و چاکر منشی... نیست؟

آنجا که حرمت قلم پاسداری نمی‌شود و هتاک و تهمت و افترا به انتقادکنندگان و انتساب آنان به سازمان‌های جاسوسی بیگانه و سرسپردگی‌شان به رژیم تهران، شیوه مبارزه می‌گردد، آیا نشانه عدم‌تحمل دگراندیشان نیست؟ باری این تبلور همان فرهنگ پوسیده‌ای است که هر آینه بنایی بر آن نهاده شود، فروریختگی آن از پیش روشن است.

در ضمن همین‌جا خاطر نشان سازم، این‌که پاسخ به سؤال شما، مبنی بر علل شکست شورا ملی مقاومت، ایجاب می‌کند تا در تبیین فرهنگ بیمارگونه مذکور، به‌عنوان مصداق سخن از شورا نامبرده پیش آید، به‌معنای مصونیت و برائت سایر جریان‌های مدعی آزادی و دموکراسی و نویسنده این سطور، که به‌منظور تحقق امید و آرمان خود به هر صورت مدتی کباده‌کش جریان مذکور بوده‌ایم، از آسیب این بیماری نمی‌باشد.

## آقای بهمن نیرومند:

من و رفقای من همانند برخی دیگر از اعضای تشکیل‌دهنده شورا به این واقعیت آگاه بودیم که سازمان مجاهدین عاری از گرایش‌های استبدادگرایانه نبود، ولی امید ما این بود که در این ائتلاف و همکاری مداوم در شورا موفق شویم تغییراتی در این گرایش‌ها به وجود آوریم و مجاهدین را به سوی پذیرش هرچه بیشتر اصول دموکراسی سوق دهیم. با کمال تأسف باید بگویم که بعد از مدت کوتاهی متوجه شدیم که این کوشش ما بی‌نتیجه و کاملاً عبث بود و سازمان مجاهدین نه تنها تغییری نکرد، بلکه به دلایلی که توضیح آنها از حوصله این بحث کوتاه خارج است، بیش از گذشته گرایش‌های سرکوب‌گرایانه و انحصارطلبانه را در خود تقویت می‌کرد و عملاً بدون در نظر گرفتن اصول ائتلاف و رعایت حقوق دموکراتیک شرکت‌کنندگان در شورا، راه خود را می‌رفت، به طوری که برای ما پس از چندماه دیگر کاملاً روشن شد که سازمان مجاهدین هرگز قصد ائتلاف نداشته است و فقط به خاطر کسب اعتبار بیشتر به یک ائتلاف صوری با افراد و سازمان‌های خوشنام تن داده است. کاسه صبر ما زمانی لبریز شد که متوجه شدیم مجاهدین بدون اطلاع شورا ماه‌هاست که با حکومت خونخواری چون حکومت صدام حسین مشغول مذاکرات جهت انتقال مرکز شورا به عراق هستند. ما چگونه می‌توانستیم بپذیریم که یکی از اصول خدشه‌ناپذیر ائتلاف - یعنی ایمان به استقلال و نفی هر نوع وابستگی - پایمال شود؟ ما در مقابل [آیت‌الله] خمینی قدعلم نکرده بودیم تا به خدمت صدام در آییم. این سازش، آن هم با رژیم‌هایی که با ایران در حال جنگ بود... این دیگر تاکتیک مبارزه نبود، یک ننگ بود که به نظر من تا ابد بر پیشانی مجاهدین باقی خواهد ماند. سازش مجاهدین با حکومت صدام در عین حال حاکی از این تفکر حاکم بر این سازمان بود که هدف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. ... این رویه و شیوه تفکر و عمل با دموکراسی و آزادی که هدف اصلی شورا را تشکیل می‌داد در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار داشت، بنابراین طبیعی بود که ما از شورا خارج شدیم و حرکت مستقل خودمان را دنبال کردیم. این سبک شناخته‌شده سازمان مجاهدین است که به محض کوچک‌ترین انتقادی که به آنها یا به شورا می‌شود، انتقادکنندگان را مورد شدیدترین حملات قرار می‌دهند. آنها را ضدانقلاب و جاسوس رژیم می‌خوانند و هزار و صد تهمت دیگر به آنها می‌زنند، که البته این تهمتها کم و بیش نثار ما نیز شد. من به خاطر دارم که در همان اوایل تشکیل شورا بود، آقای حاج‌سیدجوادی در مقاله‌ای، انتقادی دوستانه به شورا کرده بودند. سازمان مجاهدین یک کامپاین [مبارزه] شدیدی علیه ایشان به راه انداخت و ایشان را متهم به همکاری با رژیم کرد. در یکی از جلسات شورا، من به رجوی گفتم که خوب اگر آدمی مثل سیدجوادی ضدانقلاب است، شما فکر می‌کنید که چند درصد از مردم جامعه ما جزو نیروهای انقلابی به‌شمار می‌روند؟! ایشان جواب دادند که آن را در هر مقطع زمانی ما تعیین خواهیم کرد و فکر می‌کنم که شما هم زمانی آن طرف گود قرار خواهید گرفت، (یعنی شخص من).

درک ما از شورا همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم جبهه‌ای بود متشکل از نیروها و نظریات گوناگون که همگی برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد، مستقل و دموکراتیک مبارزه می‌کردند، مجاهدین این برداشت را نداشتند. استنباط آنها از شورا جریانی بود که محور اصلی آن را سازمان مجاهدین تشکیل می‌دادند. محوری که سازمان‌ها و شخصیت‌های دیگر به دور آن گرد آمده بودند. ما هفته‌ها بلکه ماه‌ها در این زمینه بحث می‌کردیم تا این‌که سرانجام به صورت صوری روی یک‌سری اصول و مواد توافق کردیم، ولی در عمل مشاهده کردیم که مجاهدین هرگز به این اصول پای‌بند نبودند و به‌طور پنهان و آشکار هرچه خود می‌خواستند انجام می‌دادند. این اختلاف نظر هر روز آشکارتر می‌شد تا این‌که جریان عراق پیش آمد. قبلاً توضیح دادم که این مسئله یعنی مذاکرات پنهانی مجاهدین با حکومت صدام حسین، آن هم نه به نام سازمان خودشان، بلکه به نام شورا برای ما به‌هیچ‌وجه قابل تحمل نبود و ما تقریباً همزمان با آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات کردستان، شورا را ترک کردیم.

سازمان مجاهدین می‌کوشید افراد را به خود وابسته کند. چه از نظر سیاسی و چه از نظر مالی. و این وابستگی باعث شد که عده‌ای به‌جای این‌که در خدمت آرمان‌های مشترکمان باشند، مستقیماً در خدمت مجاهدین درآمدند. من میل ندارم اینجا اسم ببرم، افرادی بودند که سالیان سال در مبارزه برای دموکراسی در ایران به هر حال کوشش کرده بودند و برای من بسیار تعجب‌برانگیز بود که این افراد تا این حد حاضرند از آرمان‌های گذشته خود چشم‌پوشند و به دنباله‌روی از مجاهدین بپردازند. اینها سرنوشت رقت‌باری داشتند و هر بار به آنها می‌اندیشم، احساسی از ترحم همراه با تأسف از زبونی به من دست می‌دهد.

به نظر من اصولاً طرح این مسئله که مبارزه مسلحانه مقبول است یا نه، بحثی کاملاً بی‌مورد و انحرافی است. مبارزه مسلحانه، حتی زمانی هم که ضرورت پیدا کند، وسیله است و نه هدف، تاکتیک مبارزه است و نه استراتژی. نظر من به‌طور کلی بر این است که استفاده از این تاکتیک فقط زمانی مجاز است که هیچ راه دیگری برای رسیدن به هدف وجود نداشته باشد و آن هم در مرحله خاصی از تکامل جنبش مقاومت و نه در هر مرحله. خوشبختانه امروز در جامعه ما مردم بیدار شده‌اند و در تمام سطوح... جوانان، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان حتی در محافل اسلامی درگیری‌های عقیدتی و سیاسی روز به روز شدت می‌یابد. اگر این روند به همین سرعت ادامه پیدا کند، بهترین و مناسب‌ترین زمینه برای دموکراسی و آزادی به‌وجود می‌آید. هم‌اکنون ما شاهد به‌وجود آمدن نهادهایی مردمی در ایران هستیم و دقیقاً همین نهادها هستند که رفته‌رفته رشد می‌کنند و هسته‌های اصلی دموکراسی را به‌وجود می‌آورند. در این شرایط، مبارزه



مسلحانه نه تنها کمکی به تکامل این روند نمی‌کند، بلکه برعکس آن را مختل خواهد کرد. بنابراین در حال حاضر به نظر من دست‌زدن به عملیات مسلحانه اقدامی ضدانقلابی است.

و اما این بحث عام اصلاً به آنچه مجاهدین مطرح می‌کنند ربطی ندارد. آنها در کشوری مستقر شده‌اند که هشت سال با ایران در جنگ بوده است... چند سال پیش صدام تشخیص داد که بد نیست از مجاهدین به‌عنوان مترسک علیه جمهوری اسلامی استفاده کند. لذا توپ و تانک در اختیار آنها گذاشت. آنها هم رفتند، چند کیلومتری داخل مرز ایران شدند، عده‌ای را کشتند و خود نیز تعدادی کشته دادند و دوباره فرار کردند آمدند و مجدداً به دامان صدام پناه بردند. این کار چه ربطی دارد به مبارزه مسلحانه، این را می‌گویند مزدوری برای یک کشور بیگانه. نه از این طریق و نه از طریق عملیات تروریستی نمی‌شود به آزادی و دموکراسی رسید. به نظر من این عملیات - که معلوم نیست کدام‌یک از آنها از جانب مجاهدین... طرح‌ریزی شده است - در واقع به نفع ارتجاع حاکم است و به ضرر جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم.

به باور من همه این اعمال به این خاطر است که جریانات دو سه سال اخیر و تلاش مردم را برای بازکردن فضای سیاسی و همچنین بهبود روابط میان ایران و عراق، و ایران و آمریکا، مجموعه محاسبات مجاهدین را برهم زده است. آنها رفته‌رفته متوجه می‌شوند که دیگر چه در عرصه سیاست داخلی و چه در صحنه سیاست خارجی کسی نقشی به آنها واگذار نمی‌کند. آنها نه در کنار مردم‌اند و نه دیگر جزو خدمه... و از آنجا که شیفته قدرت‌اند، به جای این‌که برنامه‌ها و عملکرد خود را با واقعیات تطبیق دهند و از کجراهی که رفته‌اند بازگردند، سعی می‌کنند از طریق آکسیون‌های جنجالی و عملیات تروریستی لاقلاً بقای سازمان و اعضای باقی‌مانده خود را حفظ کنند. غافل از این‌که با این شیوه کار عملاً در کنار عقب‌مانده‌ترین جناح ارتجاع حاکم قرار گرفته‌اند.

چه کسی می‌توانست تصور کند که مجاهدین، که در اوایل انقلاب در میان مردم از اعتبار والایی برخوردار بودند، روزی به این سرنوشت رقت‌بار دچار شوند. افسوس بر آن همه خون‌های بی‌گناهی که بیهوده ریخته شد، افسوس برای همه جوانی‌هایی که به عبث در این راه تلف شدند.

#### آقای کریم حقی:

برخلاف امیدها و آرزوهای اولیه، شورای ملی مقاومت، نه تنها شورا، به معنای واقعی و کلاسیک آن نشد، و نتوانست نیروهای مخالف رژیم را حول یک محور گرد آورد، بلکه با سیاست‌های دافعه برانگیز خود به تفرقه مابین نیروهای اپوزیسیون دامن زد و با "تنها آلترناتیو" نامیدن خود، حیات و موجودیت سایر نیروها را که همانند شورائیان به مسائل نگاه نمی‌کردند نادیده گرفت.

امروز جز تعدادی انگشت‌شمار که به خاطر کرامات مالی مجاهدین تاب تحمل آورده‌اند، کس دیگری حلقه بر این در نمی‌زند. شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که به عراق کوچید، و پیمان و اتحادی استراتژیک و پایدار با دیکتاتور عراق ایجاد کرد. رژیمی که جنگی تجاوزکارانه بر علیه ایران آغاز کرده و شهرهای ما را موشک‌باران می‌کرد، و میلیاردها دلار خسارت و خرابی به‌بار آورد. هزاران هزارتن از جوانان کشور ما را کشت و معلول کرده و در اعتراض به همین چرخش انحرافی بود که آقای بنی‌صدر صفوف شورا را ترک کرد.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت که نیروهای ارتش آزادیبخش، دوش به دوش نیروهای عراقی علیه قوای ایرانی جنگیدند.

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که درمقابل نمایشات بیمارگونه سربال انقلابات ایدئولوژیکی آقای مسعود رجوی هیچ‌گونه موضع مستقلی نتوانست اتخاذ کند.

مشروعیت شورای ملی مقاومت و اعضای آن زمانی زیر علامت سؤال رفت که خود را "تنها آلترناتیو" واقعی نامید و به غیر از خود هیچ نیروی سیاسی دگراندیش را برنتابید. انتقادات عمدتاً دوستانه و خیرخواهانه را با فحاشی و ترور شخصیتی پاسخ گفت. مرز بین دوست و دشمن را در هم ریخت و انتقادات اصلاحی و خیرخواهانه را تا مرز دشمنی‌های سازش‌ناپذیر تعمیق کرد.

شورای ملی مقاومت زمانی نامشروع شد که بساط زندان و شکنجه در عراق به راه افتاد. جوانانی که برای رزم با رژیم... به بیابان‌های عراق روی آورده بودند در زندان‌های متعدد قرارگاه اشرف روح و جسمشان در هم کوبیده شد. کسانی که در میدان‌های رزم و نبرد با پاسداران جمهوری اسلامی هر لحظه آمادهٔ جانبازی و فداکاری بودند و از زندان‌های... سرفراز و استوار بیرون آمده بودند، در زندان‌های شورای ملی مقاومت و مجاهدین از درون شکستند و خرد شدند. اخبار این اعمال غیرانسانی همه‌جا را پر کرد. ولی اعضای شورای ملی مقاومت آن را جو سازی‌های رژیم آخوندی جهت ضربه‌زدن به مقاومت مشروع و مردمی عنوان کردند.

آری شورای ملی مقاومت از زمانی نامشروع شد که دوستان از بند رستهٔ ما ده‌ها و ده‌ها نامه به اعضای شورای ملی مقاومت نوشته و از آنها طلب یاری و دادخواهی کردند. به کدام‌یک از این نامه‌ها پاسخ داده شد؟ کدام تحقیق مستقل و بی‌طرفانه‌ای از طرف اعضای شورای ملی مقاومت صورت گرفت؟

مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی ریخت که از توده‌های مردم برید و راه رسیدن به قدرت را در جلب حمایت عوامل خارجی جست‌وجو کرد و چماقی شد جهت امتیازگرفتن دول خارجی از رژیم جمهوری اسلامی. مشروعیت شورای ملی مقاومت زمانی از بین رفت و بی‌اعتبار شد که در ظرف ۲۰ سال گذشته هیچ‌کدام از اعضای آن در هیچ موردی، موضع مستقلی نتوانستند اتخاذ کنند. و به‌جز تأیید و صحنه‌گذاشتن بر خطوط کلی طرح شده از جانب سازمان مجاهدین نقش دیگری نداشتند.

ارتش آزادیبخش و شورای ملی مقاومت اسامی مستعار سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشند. و سازمان مجاهدین خلق ایران به تناسب شرایط سیاسی از این اسامی جهت پیشبرد مقاصد سیاسی خود بهره می‌برد. در شرایط کنونی و در کشورهای غربی، سازمان مجاهدین خلق ایران عمده فعالیت‌های سیاسی، دیپلماتیک، مالی و تبلیغی خود را تحت پوشش شورای ملی مقاومت انجام می‌دهد. شورایی که وجود خارجی ندارد.

### آقای بابک امیر خسروی:

در بررسی عوامل شکست شورای ملی مقاومت معمولاً بلافاصله انگشت اتهام به‌سوی مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق دراز می‌شود. هژمونیسیم سازمان مجاهدین و روحیهٔ ماجراجویی، اراده‌گرایی و قدرت‌طلبی او را عامل شکست شورا می‌دانند. ایراداتی که کاملاً بجاست و بی‌تردید شکست شورا را شتاب بخشید. وخیم‌تر از آن این‌که خود سازمان مجاهدین را به نابودی سوق داد و از اعتبار انداخت و به یک جریان بیگانه به منافع ملی مبدل ساخت. اما تمرکز بیش از حد روی این عامل ما را از تعمق دربارهٔ عوامل دیگر که شاید از لحاظ تجربه‌اندوزی اساسی‌تر باشد، باز خواهد داشت.

به نظر من ترکیب عناصر متشکله شورا و تناقضات در دیدگاه‌ها و در خط‌مشی سیاسی، دیر یا زود به شکست شورای ملی مقاومت منجر می‌شد. تجمعی از سازمان‌ها در کنار شخصیت‌های منفرد، و یا وجود سازمان‌های بسیار پرتوان. همراه سازمان‌های چندنفری فاقد امکانات، اختلاف در مشی سیاسی، به نحوی که عده‌ای طرفدار مشی قهرآمیز و مسلحانه و برخی دیگر معتقد به پیکار سیاسی بودند. ملاحظه می‌شود که چنین جمع ضدین پایدار نمی‌ماند. اگر خطا نکنم شورای ملی مقاومت از آغاز، آلت‌رناتیو جمهوری دموکراتیک با پسوند اسلامی را در برابر جمهوری اسلامی عرضه کرد. آقای رجوی هم از پیش رئیس دولت موقت تعیین شد! با این وصف اعضای شورا هژمونی سازمان مجاهدین خلق و رهبری مسعود رجوی را از آغاز پذیرفته بودند. اساساً هژمونی امر قدرت و نیرو و پیامد نفوذ این یا آن سازمان است که می‌تواند سیاسی باشد و یا متکی بر قدرت و امکانات. از این جهت هژمونی سازمان مجاهدین خلق در دل شورای ملی مقاومت از همان آغاز نهفته بود. منتها معایب و خصوصیات منفی و مخرب آقای رجوی آن را تا حد ابتدال تشدید می‌کرد و غیرقابل تحمل می‌نمود.

اشکال اصلی چندان در هژمون بودن و یا نبودن این یا آن سازمان نیست. اشکال در آن بود که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدا ارزیابی درستی از جمهوری اسلامی و محبوبیت و اقتدار آیت‌الله خمینی و خط امامی‌ها نداشتند.

به باور من نبود یک ارزیابی درست از حاکمیت جمهوری اسلامی و فقدان یک سیاست واقع‌بینانه در قبال آن معضل اصلی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق به‌طور اخص در تمام طول فعالیت آن بود. این ساده‌کردن قضیه است که همه گناهان شکست شورا به دوش مسعود رجوی و خلیقات او و سازمان مجاهدین خلق انداخته شود. زیرا اگر اشکال همین بود، پس چرا سایر نیروها و شخصیت‌ها پس از جداشدن از شورا نتوانستند خود جبهه‌ای تشکیل بدهند؟ پس چرا همهٔ ما، حتی کسانی که در شورا نبودند، در راه تشکیل یک جبههٔ فراگیر ناکام ماندیم؟

آنچه مانع این کار و مایهٔ شکست همهٔ تلاش‌های جبهه‌ای است، این است که ما بر سر مشی سیاسی و سیاست‌گذاری واقعی در قبال جمهوری اسلامی اختلاف داریم و لنگ می‌زنیم.

به نظر من شورای ملی مقاومت از مقطعی که آقای بنی‌صدر و حزب دموکرات کردستان ایران، به گونهٔ دو وزنه مقابل برای تعادل نسبی نیروها، از شورا جدا شدند، علت وجودی و رسالت خود را از دست داد. از این مقطع به بعد، شورا به‌واقع معادل سازمان مجاهدین و پوشش بی‌رنگ و رونق آن شد. لذا هرکس و هر نیرو به مقدار مدت زمانی که پس از این مقطع در شورا لنگان‌لنگان مانده است، بدهکار یک توضیح قانع‌کننده از رفتار خویش است.



### نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت (۳)

در شماره ۲۱ نشریه در بخش نخست این موضوع، پاسخ مصاحبه‌شوندگان به پرسش نخست یعنی «انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت» بررسی شد. در قسمت دوم تلاش کردیم پاسخ به پرسش دوم را تقدیم کنیم، اما از آنجا که تفکیک پاسخ‌های پرسش دوم و سوم ممکن نبود، تصمیم گرفتیم تا پاسخ مصاحبه‌شوندگان به هر دو پرسش - دوم و سوم - را ارائه کنیم. در شماره قبل پاسخ تعدادی از مصاحبه‌شوندگان به پرسش دوم و سوم درج شد و در این شماره نظرات آقایان دکتر حسن ماسالی، دکتر محمد برقع‌ای، رضا چرندابی، دکتر حسین لاجوردی، دکتر کامبیز روستا، محمود راسخ، مهندس پرویز دستمالچی، دکتر منصور بیات‌زاده، مهندس منوچهر صالحی، دکتر علی راسخ افشار، داریوش مجلسی، مهدی خوشحال و دکتر علیرضا نوری‌زاده از نظر خوانندگان می‌گذرد.

تصحیح و پوزش: در بخش اول و دوم «نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت» (چشم‌انداز ایران شماره ۲۱ و ۲۲) آمده بود که همه مصاحبه‌شوندگان انجمن «ایران پیوند» از اعضای شورای ملی مقاومت بوده‌اند، در حالی که این‌گونه نبوده و با دقت در متن مصاحبه‌ها می‌توان به این امر پی برد.

دکتر حسن ماسالی: در اینجا توضیح بدهم که چرا «شورای ملی مقاومت» به یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی مطلوب و به یک آلترناتیو ملی و دموکراتیک تبدیل نشد؟ این دلایل را به طور فشرده بیان می‌کنم.

مدت کوتاهی از عمر شورا نگذشته بود که متأسفانه موسی خیابانی و تعدادی از کادرهای مهم این سازمان در داخل کشور کشته شدند. در نتیجه روابط سازمانی در داخل و بالطبع در خارج از کشور مختل شد. طبق ارزیابی من، در این شرایط رهبری خارج کشور سازمان مجاهدین، از شکل‌گیری یک اتحاد جدی سیاسی مانع شد و از ورود عناصر بانفوذ و با شخصیت سیاسی جلوگیری کرد. زیرا واژه داشت که هژمونی و ابتکار عمل را در شورا و صحنه سیاسی از دست دهد. بنابراین نه تنها با متحدین اصولی خود با تنگ‌نظری و فرقه‌گرایانه رفتار کرد، بلکه برخلاف همه شیوه‌های معقول مبارزاتی و فن مبارزه اجتماعی، به جای بازسازی تشکیلات داخل کشور و اعزام کادرهایی به داخل برای این بازسازی، دستور داد و حتی تهدید کرد که کادرها به خارج از کشور بیایند.

رهبری خارج از کشور مجاهدین وحشت داشت از این که بعد از کشته شدن موسی خیابانی، «کنترل» مبارزین داخل کشور را از دست بدهد. ماجرای طلاق و ازدواج و تبدیل کردن سازمان به یک فرقه سیاسی - مذهبی به همین دلیل انجام شد.

مجاهدین به جای کوشش برای جذب گروه‌ها و عناصر جدی و صاحب‌نظر و با شخصیت به عناصر فرصت‌طلب و فرمانبردار میدان می‌دادند. این عناصر وظیفه داشتند در مقابل مجاهدین و مسعود رجوی «تمکین» کنند و در مقابل به منتقدین مجاهدین فحاشی کنند.

هنگام تشکیل شورای ملی مقاومت، هنوز منطقه وسیعی در کردستان در اختیار حزب دموکرات کردستان ایران و سایر نیروها بود. رهبری مجاهدین به جای آن که نیروهایش را و همین‌طور رهبری سیاسی نظامی‌اش را به کردستان منتقل کند، به دلیل ضعف درونی

خودشان با این انتقال مخالفت کرد و ابتدا در پاریس و بعد در عراق مستقر شدند و با این استقرار در واقع پیوند خود را با مبارزات مردم ایران از دست دادند. (در این باره اسناد پیشنهادی سازنده ما موجود است.)

مجاهدین که پایه‌های تشکیلاتی خود را در داخل کشور از دست داده بودند و در شکل‌گیری اتحاد ملی نیز ناکام شده بودند، به قدرت‌های خارجی روی آوردند تا از این طریق به قدرت برسند. تماس آنها با قدرت‌های بزرگ این توهم را در آنها تقویت کرد که «دیگر کار تمام شده است و نیازی به متحدین ایرانی ندارند، اما آمریکا و فرانسه ابتدا از آنها به‌عنوان عامل فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کردند و بعد با «تروریست» نامیدن آنها، طردشان کردند. من تصور می‌کنم که پس از سازش صدام حسین و رژیم جمهوری اسلامی، فاجعه دیگری در این سازمان روی خواهد داد.

یکی دیگر از دلایل ناکامی شورای ملی مقاومت، این است که این شورا تحت رهبری سازمان مجاهدین، که در قالب‌های از پیش ساخته شده ایدئولوژیک فعالیت می‌کند، قرار دارد. نه تنها سازمان مجاهدین، بلکه سایر سازمان‌های ایدئولوژیک و سنتی ایران، نیز قادر نیستند بهتر از مجاهدین عمل کنند. به عقیده من نقش همه سازمان‌های «ایدئولوژیک» پایان یافته است.

امروز که به بازنگری گذشته می‌پردازیم باید با شهامت اذعان کنیم که عدم موفقیت شورای ملی مقاومت، فقط متوجه مجاهدین نیست. همه ما که در شورای ملی مقاومت بودیم (از جمله خودم) اشکالات بینشی داشتیم. ما درک درستی از دموکراسی نداشتیم. اگر واقعاً دموکرات می‌بودیم می‌باید در جریان انقلاب از دکتر شاهپور بختیار حمایت می‌کردیم. در واقع ما باید به‌جای اتحاد با مجاهدین و بنی‌صدر، با بختیار پیمان می‌بستیم...

من مشروط وارد شورا شدم. دستخط و سند آن نیز موجود است. همین‌طور، اسناد کوشش‌هایی که کرده‌ایم، چه به صورت فردی و چه همراه با گروهی که با من بود، تا شورا را دارای محتوای غنی و سازنده‌ای کنیم، هم وجود دارند. من اولین کسی بودم که در اعتراض به بینش و منش حاکم بر شورا، از شورا، استعفا دادم. به عقیده من با خروج حزب دموکرات کردستان ایران و عدم حضور شخصیت دموکرات و صاحب‌نظری مثل دکتر قاسملو، شورای ملی مقاومت بی‌اعتبار شد. با خروج آقای بنی‌صدر، شورا بخشی از طیف‌های مذهبی طرفدار خود را از دست داد. نام سازمان ما در آن زمان «جنبش دموکراتیک - انقلابی زحمتکش‌ان گیلان و مازندران» بود که در گیلان و کردستان فعالیت مسلحانه می‌کرد. ما گروه کوچکی بودیم و ادعای زیادی هم نداشتیم. اما به سهم خود برای تحقق اتحاد و همبستگی میان نیروهای آزادیخواه، فعالیت می‌کردیم. هنگامی که من عضو شورا بودم از راه کردستان و آذربایجان به همراه چند نفر از مبارزان گیلانی و کرد، مخفیانه وارد منطقه طالبش در گیلان شدم تا مسئله گسترش مبارزه و مقاومت را با حضور دوستان و در خود منطقه، ارزیابی کنم. در این هنگام از موفقیت چهار نفر از مجاهدین در آن منطقه مطلع شدیم که ارتباط تشکیلاتی‌شان، پس از ضربات قطع شده بود. ایشان احتیاج به پول و اسلحه داشتند، ما بخش عمده امکانات خود را در اختیار ایشان قرار دادیم. متأسفانه، رهبری سازمان کوچک‌ترین همکاری با ما که به اصطلاح متحدین شورا بودیم، نمی‌کرد. ما در این رابطه از خودمان مایه گذاشتیم و هرگز حاضر نبودیم در مقابل روش‌های ناسالم و دیکتاتور مآبانه مجاهدین سکوت کنیم.

#### دکتر محمد برقع‌ای:

تشکیل شورای ملی مقاومت فاقد ارزش سیاسی بود، زیرا نه از نظر تئوریک بنیان درستی داشت یا می‌توانست داشته باشد و نه راهی به آینده‌ای، هرچند دور دست می‌توانست ببرد. شورایی که شورا نبود، ائتلافی از نیروها که ائتلاف نیروها نبود. کپی‌برداری ناقصی از انقلاب بود که با آن نیز همخوانی نداشت. اجازه بدهید کمی مطلب را بشکافم. در ایام تشکیل شورا تمام شکست‌خوردگان میدان نبرد، گریختگان به خارج از کشور دم از پیوستگی و یکپارچگی می‌زدند و می‌گفتند همان‌گونه که در زمان انقلاب همه یک‌صدا شدیم و متحد تا حکومت شاه را برانداختیم، حال هم اگر چنین کنیم، حکومت [آیت‌الله] خمینی را سرنگون می‌کنیم. این نظر دو اشکال اساسی داشت. در ایام انقلاب نه ائتلافی میان نیروها بود و نه شورایی، بلکه یک رهبری بود که بر موج نارضایتی‌ها سوار شده بود و توسط سازمان روحانیت حرکت را هدایت می‌کرد. سازمانی که در عین حال که حزب و سازمان سیاسی به شکل کلاسیک خود نبود و اعتبار مبارزاتی هم نداشت. اما مجموعه‌ای بود که در طی قرون منافع صنفی یافته بود و راه کارکردن با یکدیگر را فراگرفته بودند. در جامعه نیز سازمان و نیروهای سیاسی واقعی پایه‌داری وجود نداشت تا مسئله ائتلاف و عمل شورایی به معنی واقعی خود، مطرح باشد. بلکه عده‌ای افراد با اعتبار سیاسی و اجتماعی را جامعه می‌شناخت. به‌علاوه چند سازمان سیاسی، نزدیک به دو دهه بود که حضور و وجود واقعی نداشتند. مجاهدین خلق هم عملاً وجود نداشت و سازمان چریک‌های فدایی هم نزدیک به یک ماه قبل از انقلاب اطلاعیه داد که غافلگیر شده و پیش‌بینی انقلاب را نکرده و جمع‌بندی لازم را ندارد.

بدین ترتیب در نهایت امر عده‌ای افراد خوشنام و با اعتبار سیاسی بودند که با آقای خمینی کنار می‌آمدند. درحقیقت آقای خمینی با دادن امتیازاتی از آنان بارگیری می‌کرد. به همین سبب نیز این همکاری را نه می‌توان ائتلاف خواند، نه شورا، بلکه نوعی توافق بود... . چنین الگویی نیز ظاهراً در ذهن آقای رجوی بود. زیرا تنها سازمان و تشکل واقعی شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین بود و تنها

فردی هم که از اعتبار سیاسی بالایی در آن جمع برخوردار بود آقای بنی‌صدر بود که او نیز با گذر زمان، اعتبارش که از مقام ریاست‌جمهوری‌اش ریشه می‌گرفت رنگ می‌باخت و مجدداً تبدیل به همان سردار بزرگ با چندین تن سرباز می‌شد.

دیگر اعضای شورا هم در اوج خود افراد صاحب نام سیاسی‌ای بودند، بدون پشتوانه‌ عملی قدرت سیاسی. یعنی نه سازمانی به‌دنبال خود داشتند نه امکانات مالی یا پیوندهای قدرتی در سطح جهانی. در یک کلام در بهترین شکل خود یک «اعتبار سیاسی» بودند تا یک «نیروی سیاسی». از این روی اطلاق «شورا»، «ائتلاف نیروها» اتحاد نیروهای سیاسی، همه بی‌معنی بود و ادعاهایی چون «حقوق مساوی اعضا» و این‌که سازمان مجاهدین نیز یک رأی در میان سایر آرا باشد، همه مطالب غیرواقعی سیاسی بود....

ارزیابی از زمان و شرایط مبارزه جدید نیز نادرست بود. حکومت آقای خمینی، حکومت شاه نبود که چون عصای سلیمان موریانه خورده باشد و به بادی فروافتد. حکومتی بود که از انقلاب آمده بود و ریشه در باورهای مردم داشت و بیدی نبود که به این بادها بلرزد و غولی بود که بدون جاری شدن سیلاب، خود از پای در نمی‌آمد. لذا تاکتیک بسیج عمومی برای سرنگونی یک نظام منفور و مطرود که در زمان شاه کار می‌کرد در اینجا معنی نداشت.

افراد و سازمان‌های جمع‌شده در شورا نیز قدرت خود را زیاده گرفته بودند و به همین سبب نیز خام خیالی می‌کردند که می‌توانند در چند ماه نظام حاکم را سرنگون سازند. حاصل این شعارهای غلط بی‌اعتباری سیاسی بود که با هر عدم موفقیت بیشتر می‌شد. تاکتیک‌های مبارزاتی نیز برمبنای همان شعارها و اندیشه برگزیده می‌شد و به‌جای برنامه ریزی برای یک مبارزه طولانی‌مدت اهداف کوتاه‌مدت و ضربه‌ای مورد نظر قرار می‌گرفت که ناگزیر هم، شکست پیاپی را به‌دنبال می‌آورد. شکست پیاپی، نبودن یک برنامه مبارزاتی مناسب، عدم آمادگی برای یک کار طولانی‌مدت سیاسی حاصلی جز سرخوردگی پیوسته ندارد و سرخوردگی پیوسته نیز همیشه انشعاب و گسستگی را به‌دنبال می‌آورد. زیرا عده‌ای متوجه می‌شوند که احساساتی و خام‌طبعانه حرکت کرده‌اند. جمعی نیز انگشت ملامت را به‌سوی همراهان تازه آشنا برمی‌دارند و ستیزه داخلی را آغاز می‌کنند و بالاخره به علت پاسخگو نبودن اندیشه حاکم بر شرایط زمان، فروری بنای شورا و اتحاد را ناگزیر می‌کند.

درسی که از تجربه تشکیل شورای ملی مقاومت برای حرکت‌های آینده می‌توان آموخت، آن است که ائتلاف و اتحاد «مسئله فی‌مابین نیروهاست». در خارج از کشور نیز هیچ نیروی سیاسی وجود ندارد و پس از دوده گسست خارج‌نشینان از متن مبارزات داخل، دیگر نیرویی را در داخل کشور رهبری، هدایت یا راهنمایی نمی‌کنند. لذا سخن از ائتلاف میان نیروهای سیاسی و اتحاد نیروها همه بی‌معنی و نادرست است، بلکه برای هرگونه کار مشترک سیاسی و توافق در خارج کشور دو اصل را باید در نظر گرفت: از آنجا که میدان مبارزه در داخل کشور است و در آنجا نیز در زمان حاضر نیروهای سیاسی و اجتماعی به اشکال مختلف وجود و حضور عینی دارند، لذا ائتلاف و شورا اگر معنی و کاربردی داشته باشد در آنجا است و نقش خارج از کشور، فشار فکری و سیاسی در راه تسهیل این امر است. آنچه برای سیاسیون خارج از کشور معنی دارد «توافق» است نه «ائتلاف» زیرا لازمه توافق وجود نیروهای سیاسی نیست، بلکه اعتبارهای سیاسی هم می‌توانند با یکدیگر توافق کنند.

بازده و تولید چنین مجموعه به توافق‌رسیده‌ای نیز بیشتر یک امر آموزشی و یک اندیشه سیاسی به‌علاوه عملیات پشتیبانی است تا یک عمل سیاسی برای به‌دست گرفتن قدرت. این‌که چگونه می‌توان موارد مشترک میان اندیشه‌های مختلف را یافت....

## آقای رضا چرندابی:

در سال ۱۳۶۰ نیز که شورای ملی مقاومت پا به عرصه معادلات سیاسی گذارد، برداشت نادرست از ائتلاف سیاسی و مفهوم روابط دموکراتیک، در میان غالب نیروهای سیاسی، رواج داشت جز این هم نمی‌توانست باشد. درک سیاسی و بالندگی اندیشه، در یک جامعه، به ذهنیت فرهنگی آن جامعه، به حافظه تاریخی نیروها و به فرهنگ سیاسی فعالین حوزه سیاست بستگی دارد. در جامعه‌ای که فرهنگ عمومی، از عقب‌ماندگی و نارسایی‌های شدید رنج می‌برد، سنت چون بختکی، مجاری تنفسی مدرن و پیشرو را سد کرده است. تنگ‌نظری، انحصارگری همراه با خشونت و عصبیت، گفتمان رایج آحاد سیاسی و حتی غیرسیاسی می‌باشد، نمی‌توان در انتظار ظهور نیروهای سیاسی دموکرات، روادار، بردبار و سازنده بود. غالب تحقیقاً مطلق نیروهای سیاسی، از ملی‌گرا تا چپ، از مذهبی تا لائیک، به این بیماری ملی مبتلا بودند. در بستر این نگاه به سیاست و مسائل اجتماعی، آن‌که نیرو و توان بیشتری دارد دیگران را تسلیم خود و اتوریته‌اش می‌خواهد و آنان‌که از نیرو و توان چندانی برخوردار نیستند، در رقابت با هم‌وزن‌های خویش، در تلاش لانه‌کردن در دل نیروی بزرگ‌تر و «اتوریته برحق» برمی‌آیند و در این دایره تأسف آور، آنچه که باز تولید می‌شود جرثومه فرهنگ و منش پست و دون اجتماعی یک کشور است. مبالغه نیست اگر بگوییم که «اتوریته» در چنبره این فرهنگ و روابط ناشی از آن، همچون یک حقانیت در اذهان نیروهای سیاسی درگیر جلوه می‌کند. در درون شورای ملی مقاومت سازمان مجاهدین خلق با تکیه به نیرو و توان سازمانی و قدرت رزمی خویش، مدعی این اتوریته بود. اما بخت چندان با آنان یار نبود که همراهشان رئیس‌جمهور منتخب با ۱۱ میلیون رأی مردم، جای گرفته بود.

مشکل سازمان‌ها و گروه‌های کوچک و شخصیت‌های سیاسی تشکیل‌دهنده شورای ملی مقاومت هم تا حدودی به انتخاب میان «توریت»ها برمی‌گشت؛ اما با جدایی آقای بنی‌صدر از ائتلاف با مجاهدین، این مشکل در عمل برطرف گردید.

سازمان مجاهدین خلق رفته‌رفته به سمبل فقر و عقب‌ماندگی فکری و فرهنگی حوزه سیاست تبدیل شد؛ درحالی‌که تحولات جهانی، از یک سو تحلیل جامعه‌شناسانه شکست انقلاب ۵۷ از سوی دیگر، به مجموعه نیروهای سیاسی کشور امکان ریشه‌یابی نارسایی‌ها را ارزانی داشت. سازمان مجاهدین برای حفظ خود، نیروهایش و اتوریت‌هاش، برطبل پوسیده عقب‌ماندگی کوئید و در مسیر جدایی از جوانه‌های اندیشه مدرن و دموکراتیک تا مرز در یوزگی صدام و صدامیان جهان پیش رفت.

سرآغاز پروسه شکست شورای ملی مقاومت از آنجا خودنمایی کرد که سازمان مجاهدین خلق تلاش کرد که هرگونه مرادوه سیاسی و گفت‌وگو و دیالوگ با نیروها و جریانات انتقادی را ممنوع و مسدود سازد. می‌دانیم که نیروها و جریاناتی که در انزوای سیاسی و چار دیواری تنگ باورهای جزمی خود به سر می‌برند. مشکل چندانی در ساختن و پرداختن دشمنان و اضعاد آشتی‌ناپذیر، برای خود و قبولاندن این دشمنان به هواداران و اعضای اکثرأ ساده‌پندار و آسانگیر خود ندارند. این نیروها شبیه جوامع بسته هستند و سمبل جوامع بسته، زندگی قبیله‌ای می‌باشد که در وحشت دائمی از تماس و امتزاج با دنیای بیرون قبیله خود به سر می‌برند. در محیط زندگی قبیله‌ای دوستان و دشمنان، ازلی و ابدی هستند. هرکس که با قبیله نیست، چون عضو قبیله دیگر است، پس بر قبیله می‌باشد. تغییر در باورها، اخلاق و سنت‌ها گناهی نابخشودنی می‌باشد که هر عضو ساده آن قبیله، با جدیت بایستی از آن پرهیز کند. آنان که با سازمان مجاهدین خلق، پس از جدایی حزب دموکرات کردستان و بنی‌صدر و دیگر نیروهای تشکیل‌دهنده اولیه باقی ماندند، بر این موازین و مقررات و محرمات زندگی قبیله‌ای گردن نهادند و با نام، حیثیت و آوازه خود، به یاری فرقه اسماعیلیه معاصر برخاستند. مترجم «دادگاه تاریخ» توجیه‌گر بازداشتگاه‌ها و دادگاه‌های رمادیه عراق شد. روشنفکری تاوان مقهوریت در برابر «توریت» را پرداخت. درباره این موضوع که دلایل جدایی جبهه دموکراتیک و شخص آقای متین‌دفتری از شورای ملی مقاومت و یا بهتر بیان کرده باشم، همکاری با سازمان مجاهدین خلق چه بوده است. شاید تنها مرجع صالح برای جواب‌دادن و روشن کردن موضوع، شخص آقای متین‌دفتری باشند؛ اما اگر بخواهیم فرضیات سیاسی خود را برای پاسخگویی به این امر، اساس قرار دهیم، به نتایج خوشبینانه‌ای دست نخواهیم یافت. روابط غیردموکراتیک سازمان مجاهدین خلق با دیگر نیروهای سیاسی نمی‌تواند علت این جدایی باشد؛ چرا که سابقه آن به حدود ۱۵ سال پیشتر برمی‌گردد. مناسبات ضددموکراتیک درون سازمان مجاهدین خلق و وجود زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها در عراق، برای عناصر و «بریده»های از سازمان مجاهدین خلق هم، طبعاً نمی‌توانند این جدایی را توجیه کنند؛ چرا که کوس رسوایی این مناسبات و فریاد دادخواهی شکنجه‌دیده‌ها و زندان‌کشیده‌های مجاهد، چندگاهی است که گوش فلک را کر کرده است و موضوع رسیدگی مجامع و محافل حقوق بشری جهانی شده است. وابستگی به عراق و هم‌پیماله شدن با صدامیان و استخبارات او هم جزو علل نمی‌تواند محسوب شود؛ چرا که پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و از چندی پیش موجبات بدنامی مجاهدین خلق و شورای مقاومت وابسته به آن را فراهم ساخته است. آنچه تازگی دارد و می‌توان تخمین این جدایی را بر آن اساس استوار کرد، تحولات سیاسی درون کشور، از فردای دوم‌خرداد ۱۳۷۶ می‌باشد. جنبش خودانگیخته و همگانی مردم، در مخالفت با نظام... و احتمالات سیاسی ناشی از آن، راه به تحلیل‌ها و ارزیابی‌های نوینی می‌برد که هم عقلانی هستند و هم با توجه به قمار سیاسی مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت وابسته به آن، نمی‌توانند مورد عنایت این مجموعه قرار گیرند. در چنین فضایی که رأی نزدیک به ۲۲ میلیون ایرانی مطرح است، اتوریت مجاهدین خلق و توان نظامی، انسانی و مالی آن نمی‌تواند انگیزه کافی برای ادامه فعالیت در آن صفوف باشد؛ با نگرشی منطقی به اوضاع سیاسی و پیشینه این ائتلاف تحولات سیاسی در درون کشور و میان نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی را می‌توان عامل این جدایی فرض کرد.

نکته مهم، اما مهم‌تر از جدایی تشکیلاتی، مرزبندی آگاهانه با ادبیات و فرهنگ سیاسی عقب‌مانده و استبدادی مجاهدین می‌باشد. ما کسانی را که می‌شناسیم که از مجاهدین جدا شده‌اند ولی همان بیان و نوع برخورد‌ها را، که جایی در صفوف نیروهای دموکراتیک ندارد، حامل هستند. جدایی از مجاهدین و شورای مقاومت آنان، بدون نقد عمیق و آگاهانه فرهنگ سیاسی، منش و شیوه‌های توتالیتر آنان، در خدمت پیکار برای دموکراسی نمی‌باشد.

### دکتر حسین لاجوردی:

جامعه و کشور ما به لحاظ تاریخ تمدن و فرهنگ غنی خود، جایگاه ویژه‌ای در جهان دارد. همچنین به دلیل آزادی خواهی و استقلال طلبی نیز، ایران جایگاه خاصی در منطقه داراست. اگر کمی ژرف‌تر نگاه کنیم خواست‌های آزادیخواهانه ما در طول قرن گذشته حدود بیست‌سال زودتر از دیگر کشورهای منطقه آغاز شده است و هر بار هم پس از سرکوب شدن، نمونه‌هایی از چنین شورهایی به وجود آمده است و هر زمانی که در داخل آن صداقت و پاکی و عزم راسخ و آشنایی با مسائل سیاسی در درون و بیرون جامعه وجود داشته، حتی درمقابل سرکوب‌های شدید استبدادی نیز مقاومت کرده و دلیل آن هم زنده‌بودن جامعه در حال حاضر است و هرگاه که فرصت طلبی،

مقام‌پرستی، دستیابی به قدرت به هر قیمت و تقسیم مقام و منصب و حقوق و مقرری و سوارشدن بر مرکب وزارت و امروزه در غربت وضع به همین منوال است که می‌بینیم، هدف‌ها تغییر می‌کند، تحول اجتماعی، سرنوشت آینده جامعه و مردم دیگر مطرح نیست و تنها به قدرت رسیدن هدف می‌شود و در اینجا چون منافع عمومی مطرح نیست و تنها منافع شخصی است. ادامه راه بسته به میزان منافع افرادی است که در روز اول یک مجموعه را به وجود آورده‌اند. اگر می‌خواهید در این زمینه به عوامل شکست شورا نگاه کنید که کار ساده‌ای نیست و نیازمند یک بررسی سیاسی - اجتماعی کامل است؛ که چرا اصولاً چنین مجموعه‌هایی تاکنون در جامعه ما موفق نبوده است؛ باید بیشتر به عقب برگشت که اولاً چرا شورا با چنین شکلی تشکیل شد و چرا مورد اقبال همگان قرار نگرفت. آیا دیگرانی که به شورا وارد شدند همگی خائن و خودفروش و بدون علاقه به سرنوشت کشورشان بودند؟ آیا آنهایی که رفتند و به سرعت بازگشتند از پول ماهیانه و حقوق مقرری و مقام و اتومبیل خوششان نمی‌آمد؟ این است که ایجاب می‌کند به یک بررسی همه‌جانبه پرداخته شود.

ما اصولاً عادت نکرده‌ایم برای واژه‌ها و مفاهیم تعریف مشخصی داشته باشیم و بنا به زیبایی و قشنگ بودن نوع تلفظ، از آنها استفاده می‌کنیم و در همان زمینه هم دچار توهم می‌شویم و امر بر خودمان هم مشتبه می‌شود، و این درحالی است که در تفکر علمی و منطق عملی، تعریف هر مفهومی مبین عملکرد آن مفهوم است؛ به‌عنوان مثال تعریف «جبهه» در ادبیات و فرهنگ سیاسی ما به مرکزیتی اطلاق می‌شود که افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب مختلف با دیدگاه‌های متفاوت ولی با یک هدف مشترک و با قبول یک اساسنامه واحد برای مدت معین، تشکیل می‌شود و به فعالیت در راستای هدف مورد نظر می‌پردازند. این مسئله برای من مطرح شد که «جبهه‌دموکراتیک ملی» یعنی چه؟ سازمان‌ها و احزاب و افراد تشکیل‌دهنده آن کدام‌ها هستند؟...

### دکتر کامبیز روستا:

آن زمان مجاهدین می‌خواستند (و یا ظاهراً این‌طور نشان می‌دادند) که می‌خواهند جبهه وسیع ضدفاشیسم... را تشکیل بدهند و پای آن هم ایستاده‌اند. عملاً، اما، چندماهی بیشتر نگذشت که مجاهدین راه خودشان را رفتند و در نتیجه جبهه ضدفاشیستی یا جبهه مقاومت آرام آرام فروپاشید.

حتماً به یاد دارید که ابتدا شروع کردند علیه حاج‌سیدجوادی و شخصیت‌های آزادیخواه و ملی و لیبرال موضع گرفتن و بعد حزب دموکرات کردستان که حتماً یادتان هست و با قاسملو درافتادند، به دلیل مصالح و منافع گروهی‌شان در کردستان حالا، اما، می‌بینید که هیچ نتیجه‌ای نداشت این درافتادن با حزب دموکرات کردستان. بعد با دیگر اعضای شورای ملی مقاومت درافتادند. به عبارت دیگر اینها برخلاف آنچه که در میثاق (با بنی‌صدر) به قول خودشان ادعا کرده بودند، خودشان دچار یک هژمونیسیم مطلق بودند (و هستند) و در نتیجه من که آنتی هژمونیسیم هستم نمی‌توانستم با این آدم‌ها کار کنم. در ابتدا فکر می‌کردم که شاید با بحث مفصل ساعت‌هایی که به راه می‌انداختم می‌توانم از این سقوط جلوگیری کنم. خیلی‌ها، اما متأسفانه در این جلسات و در این بحث‌ها سکوت می‌کردند، اما همین‌ها بعدها خیلی شدید به مجاهدین تاختند. البته بعد از این که تکلیف‌ها روشن شد. من گمان می‌کردم که می‌توانم این جبهه ضدفاشیستی را نجات بدهم و البته تصور باطلی بود که داشتیم. متأسفانه این را هم بگویم، برای ثبت در تاریخ، که اعضای دیگر شورا هر کدام به‌دلیلی در مقابل مجاهدین حالت تمکین و رضا و سکوت داشتند. به همین دلیل بود که من پیش از آن‌های دیگر از شورا کناره گرفتم.

بگذارید این را هم بگویم که به‌جز قاسملو و بنی‌صدر که از اول هم معترض نبودند ولی وقتی معترض شدند، واقعاً در مقابل مسعود رجوی موضع روشنی اتخاذ کردند. می‌دانید من همیشه به انسان‌هایی که موضع خیلی روشن و صریحی اتخاذ می‌کنند، حالا به هر دلیلی، بسیار احترام می‌گذارم، و قاسملو و سپس بنی‌صدر که با این‌که با هم سر مسئله خودمختاری اختلافاتی داشتند، ولی بر سر مواضعشان بسیار روشن ایستادگی کردند و با مسعود رجوی درافتادند. این را هم بگویم که دیگران با کمال تأسف، این‌گونه موضع نگرفتند و عدم‌صراحت باعث شد که افکار عمومی خارج شورا تا مدت‌ها در تیرگی بماند. سؤال دیگران این بود که آیا اختلافات درون شورا، شخصی است و یا این اختلافات اختلاف نظر اساسی است. در همین زمان شورای متعهد چپ در برلین جلسه‌ای تشکیل داد و بیانیه‌ای نوشت و مهدی [خان‌بابا] تهرانی را، که نماینده ما بود، در شورای ملی مقاومت وادار کرد از شورا استعفا بدهد. چون او تا آخرین لحظه نمی‌خواست از شورا استعفا بدهد. این هم فقط مسئله مهدی نبود و شما دیدید که بعد از او هم خیلی‌ها ماندند. این خیلی تأسف‌آور است که روشنفکران چپ و مترقی ایران، حالا به هر دلیلی، این مسئله را تحمل کردند. نتیجه نهایی این بود که شورا فروریخت. یعنی به جای این‌که افراد و شخصیت‌هایی امثال حاج‌سیدجوادی را جلب کند و به جبهه ضدفاشیستی... بدل شود، هی نازک و نازک‌تر شد تا جایی که فقط نمایندگان جبهه دموکراتیک ماندند و بعضی از شخصیت‌های حقوقی و سیاسی که به اینها پیوستند و سازمان مجاهدین و دیگر هیچ و حالا هم بخش بعدی سرنوشت شورا را می‌بینیم...

مرحله دوم جریان شورای ملی مقاومت این بود که بعد از بیرون آمدن ما و بنی صدر و حزب دموکرات کردستان ایران از شورا و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی ایران هدایت‌الله متین‌دفتری و مریم متین‌دفتری و منوچهر هزارخانی و کریم قصبیم اینها با هم در شورای ملی مقاومت ماندند (به نظر من البته به اشتباه) و این را هم بگویم که من می‌دانستم که اینها تحمل نخواهند کرد...

### آقای محمود راسخ:

شیوه‌ای که در ایجاد شورای ملی مقاومت به کار گرفته شد و ماهیت سیاسی و عقیدتی و سرشت رهبران سازمانی که به اصطلاح می‌خواست نقش مبتکر و پیونددهنده را بازی کند. سازمان مجاهدین و رهبران آن و به‌ویژه «برادر مسعود» نمی‌توانست چنین هدفی را محقق سازد. زیرا پیش شرط تحقق چنین هدفی این بود که جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی‌ای که واحد شرایط پیوستن به چنین اتحادی می‌بودند از همان مرحله تدارک و بحث و گفت‌وگو درباره اهداف و ساختار برنامه در این کار شرکت می‌داشتند. عدم رعایت این اصل اساسی موجب آن گردید که پس از اعلام تشکیل «شورا» نه تنها شخصیت‌ها و سازمان‌ها و جریان‌های مؤثر به آن نپیوستند، بلکه بسیاری از آنانی نیز که از پایه‌گذاران بودند به مرور زمان با آشکارشدن هدف اصلی «برادر مسعود» از تشکیل شورا و استفاده از آن به‌مثابه پلی برای به قدرت رسیدن خود از آن جدا شدند.

راجع به خروج «جبهه دموکراتیک» از «شورای ملی مقاومت» باید بگویم که چیزی به نام «جبهه دموکراتیک» مدت‌ها بود که وجود خارجی نداشت تا به شورای ملی مقاومت پیوسته باشد که با خروج آقای متین‌دفتری اکنون از آن خارج شده باشد. کسانی که عضو این جبهه بودند مانند خود من، یا با آن رابطه‌ای نزدیک داشتند، می‌دانند که این جبهه در همان زمانی که آقای متین‌دفتری در مخفیگاه بودند و از جمله در منزل یکی از دوستان ما، به اصطلاح زوال پیدا کرده بود. صرف نظر از این واقعیت تاریخی، نمی‌دانم که اساساً ایشان با تأیید کدام‌یک از سازمان‌ها یا شخصیت‌های عضو جبهه، سازمان‌ها و اعضای که البته وجود خارجی نداشتند و در کجا و چه زمانی به‌عنوان نماینده جبهه در «شورای ملی مقاومت» انتخاب شدند و اساساً در کدام نشست جبهه و در کجا و در چه زمانی تصویب شد که «جبهه دموکراتیک» به شورای ملی مقاومت بپیوندد. البته پیوستن یک «جبهه» به یک «شورا» خود امری است شگفت‌انگیز!!!...  
مهندس پرویز دستمالچی:

... [سازمان مجاهدین خلق] در آن زمان، ابدأً برای یک مقابله نظامی با نیروهای حکومتی، نه آمادگی داشت و نه تدارکات لازم را دیده بود. «مجاهدین» و سایر هم‌پیمانان آنها را همه در «کوچه و محله» می‌شناختند. به همین دلیل یا قتل عام شدند یا فرار کردند. بعد مسئله همکاری آنها با صدام حسین پیش آمد. صدام حسین به خاک ایران حمله کرد و قصد داشت بخشی از جنوب ایران را جدا کند؛ در این شرایط همکاری با صدام حسین خیانت به منافع ملی بود. به‌علاوه، آیا صدام حسین و رژیم او و سازمان مخوف استخبارات او از ولایت فقیه‌هیون در ایران بهتر بودند؟ همکاری نیروهای مقاومت در فرانسه، آلمان، ایتالیا و... با متفقین بر علیه فاشیسم مقوله دیگری است که در محتوا با همکاری با صدام حسین تفاوت بنیادی دارد و دوباره اشتباه محاسبه سیاسی و نظامی، و در نتیجه حمله «فروغ جاویدان» به خاک ایران و به کشتن دادن بیش از هزار و چهارصد نفر از نیروهای مجاهدین. قابل توجه این است که با تمام این اشتباهات استراتژیک سیاسی و نظامی، رهبری سازمان همچنان که بود باقی ماند. در هر سازمان و تشکیلاتی که بویی از دموکراسی و آزادمنشی برده باشد، اگر رهبری سازمان خودش، به دلیل شکست‌های سیاسی و نظامی فوراً استعفا ندهد و نرود، بدنه سازمان او را به خاطر بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی و شکست سازمان و به کشتن دادن صدها انسان، از پست و مقامش کنار می‌گذارد.

دوم این که «شورای ملی مقاومت»؛ اصولاً شورا نبود و مجاهدین در شورا همه‌کاره بودند. دیگران به نظر من، خودشان را گول می‌زدند (و می‌زنند) نیروی انسانی شورا را مجاهدین تأمین می‌کردند و می‌کنند؛ پولش را آنها فراهم می‌کردند و می‌کنند و... و در نتیجه تصمیم را هم آنها می‌گرفتند (و می‌گیرند). نیروهای دیگر، آن چیزی را از مجاهدین طلب می‌کردند که خود حاضر به انجام آن نبودند؛ یعنی این که اگر هر یک از گروه‌های شورا امکانات را فراهم می‌کردند، خودشان نیز تصمیمات را می‌گرفتند. به نظر من علت اصلی و اساسی شکست شورای ملی مقاومت به‌عنوان یک آلترناتیو دموکراتیک در برابر نظام ولایت فقیه، این امر مهم بود که عده‌ای می‌خواستند با یک نیروی سیاسی غیردموکرات، یک آلترناتیو دموکراتیک بسازند که نشد. در سیاست هم هر کاری ابزار خودش را لازم دارد.

تشکیلات جبهه دموکراتیک ملی، به‌معنای یک جبهه، از هنگامی که وارد همکاری با «شورا» شد، وجود خارجی نداشت. «جبهه» هنگامی از میان رفت که نیروهای مجاهدین و فداییان در ایران (از پیرامونش) کنار کشیدند و در آخرین تظاهرات آنها، در دفاع از آزادی مطبوعات، دوپست نفر بیشتر اجتماع نکردند. ... [در آن زمان] جبهه دموکراتیک ملی می‌خواست همین نقش [دموکراسی و حاکمیت ملت] را بازی کند که ناموفق ماند؛ به دلیل آن که نیروهای عمده سیاسی و اجتماعی آن که فداییان و مجاهدین بودند، خود اصولاً در آن زمان، دموکراسی و آزادی‌هایی فردی و اجتماعی را تحت عنوان «آزادی‌های بورژوازی» رد می‌کردند... یعنی «جبهه» بیشتر یک نام بود



تا یک تشکیلات واقعی؛ مانند اکثر گروه‌هایی که به شورا پیوستند (به‌غیر از حزب دموکرات کردستان ایران) و بعدها هم برخی از افراد رهبری «جبهه» به‌هم نیرومند و نیز جبهه متحد چپ از شورا جدا شدند.  
دکتر منصور بیات‌زاده:

[دکتر بیات‌زاده در این مصاحبه به نقل قول‌هایی از آقایان بنی‌صدر، کامبیز روستا، کریم حقی، حسن ماسالی، ابریشمچی، آقا و خانم متین‌دفتری و حزب دموکرات کردستان پرداخته و آنها را براساس تحلیل خود نقد کرده است. نشریه تنها نقدهای مستقیم ایشان را به شورای ملی مقاومت می‌آورد.]

... واقعیت امر این بود که عده‌ای از روشنفکران ایرانی در آن مقطع تاریخی شدیداً عاشق دستیابی به قدرت بودند و در همین رابطه است که با توجه به تحلیل‌ها و برداشت‌های متفاوت و حتی متضادی که از مسائل اجتماعی و نیروهای سیاسی داشتند به دعوت دکتر بنی‌صدر و مسعود رجوی لبیک گفتند و به دفاع از میثاق که در مغایرت با نظرات آنها بود پرداختند... شورای ملی مقاومت متلاشی نشده است و همچون گذشته، سازمان مجاهدین خلق ستون فقرات این شورا را تشکیل می‌دهد. اما شورا پس از گذشت ۱۷ سال از عمرش نه تنها کوچک‌ترین موفقیتی در جهت رسیدن به هدف اصلی که کسب قدرت باشد، به‌دست نیاورده است، بلکه شورای ملی مقاومت به‌خصوص سازمان مجاهدین خلق از استقلال و آزادی که محورهای اصلی میثاق و برنامه دولت موقت شورا را تشکیل می‌دادند، فاصله گرفته است. در جنگ هشت‌ساله عراق با ایران، شورا و مجاهدین نه تنها به مراحل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران تبدیل شدند و به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند و در صفوف ارتش دشمن به ایران حمله کردند، بلکه در سطح بین‌المللی سیاستی همسو و هماهنگ با سناتورهای استعمارگر و ارتجاعی امریکایی اتخاذ کردند. سازمانی که با همت سعید محسن‌ها، حنیف‌زادها، بدیع‌زادگان‌ها یا به عرصه حیات سیاسی گذاشت و روزی بخش لاینفک جنبش آزادیخواهی و ضدامپریالیستی ایران محسوب می‌شد، در اثر سیاست‌های عمیقاً ضدملی و ضددموکراتیک به یکی از بی‌آبروترین و... جریان‌های سیاسی ایران تبدیل شده است...

... جدایی تشکیلاتی و پایان دادن به یک ائتلاف تشکیلاتی به‌تنهایی کافی نیست، بلکه باید دقیقاً روشن کرد که از لحاظ سیاسی، از کدام‌یک از سیاست‌ها و عملکردهای تاکنونی شورای ملی مقاومت و در واقع سازمان مجاهدین خلق فاصله گرفته می‌شود. متأسفانه عده‌ای از ایرانیان به‌خاطر خصومت و کینه‌ای که با آقای مسعود رجوی دارند سعی می‌کنند تا سیاست ضدملی و ضددموکراتیک و خیانت‌ها و جنایت‌های شورای ملی مقاومت را فقط متوجه کج‌اندیشی مسعود رجوی بنمایند و افرادی همچون دکتر متین‌دفتری [و دیگران را] عاری از خطا جلوه دهند...

مهندس منوچهر صالحی:

عوامل شکست «شورای ملی مقاومت» در همان «ضرورت» پیدایش این پدیده نهفته بود. همان‌طور که یادآور شدم، «اساسنامه» یا «میثاق» این «شورا» براساس نگرش و نیازهای بنی‌صدر و مجاهدین خلق تدوین شده بود و از دیگران خواسته شد که آن را بپذیرند. این شورا می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد «جمهوری دموکراتیک اسلامی» را جانشین جمهوری اسلامی متکی بر «ولایت‌فقیه» سازد. اما بنی‌صدر به قانون‌اساسی «ولایت‌فقیه» رأی داده و آن را خوب دانسته بود. مجاهدین هم، هرچند که در همه‌پرسی قانون‌اساسی شرکت نکردند، لیکن در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت جستند. آقای رجوی اعلام کرد که اگر به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شود، براساس قانون‌اساسی عمل خواهد کرد. به عبارت دیگر مجاهدین برای دستیابی به قدرت سیاسی حاضر شدند قانون‌اساسی «ولایت‌فقیه» را بپذیرند. بنابراین آنچه «شورای ملی مقاومت» می‌خواست به‌وجود آورد با آنچه که [آیت‌الله] خمینی به‌وجود آورده بود، توفیر زیادی نداشت. در هردو حال، جامعه باید بر بنیاد «ارزش‌هایی که دین اسلام به‌وجود آورده است، خود را سازماندهی کند. بنابراین «شورای ملی مقاومت» در پی تحقق جدایی دین از دولت که پیش‌شرط تحقق جامعه‌ای دموکراتیک است، نبود. آنها حتی خواستار تحقق روابط دموکراتیک در درون «شورا» نیز نبودند، زیرا نیروهایی که می‌خواستند به این شورا بپیوندند باید طبق «اساسنامه» ریاست‌جمهوری بنی‌صدر و نخست‌وزیری رجوی را می‌پذیرفتند.

از همان آغاز مجاهدین خلق کوشیدند سیاست خود را بر «شورا» حاکم سازند. اما سیاست آنها مبتنی بر «کیش شخصیت» بود و هست. چنین سیاستی نمی‌تواند محصول روابطی دموکراتیک باشد. در جوامع و سازمان‌های دموکراتیک رهبران نقش «بر انسان» را نمی‌یابند، بلکه انسان باقی می‌مانند. یعنی رهبران نیز کسانی هستند که از عقل کل برخوردار نیستند و مثل هر آدم معمولی اشتباه می‌کنند. اما مجاهدین خلق می‌خواستند رجوی را به رهبر بلامنازع «شورای ملی مقاومت» بدل سازند. می‌گویند «ماما که دوتا شد، سر بچه کج بیرون می‌آید» در «شورا» نیز از یک‌سو بنی‌صدر به مثابه ژنرال بی‌سپاه حضور داشت که می‌توانست به‌حق مدعی شود که رئیس‌جمهور منتخب مردم است و از سوی دیگر رجوی با سازمان مجاهدین خلقی که در اختیار داشت سپاهی که حاضر بود به خاطر خواسته‌های او به کام مرگ برود، در صحنه حاضر بود. آن یک مشروعیت خود را با رأی چندمیلیونی مردم توجیه می‌کرد و این یک «شهیدان» سازمان مجاهدین خلق را وجه‌المصالحة «مشروعیت» خویش ساخته بود. همین امر سبب شد تا بنی‌صدر که خود را هنوز رئیس‌جمهور قانونی ایران می‌دانست و برای خود در «شورا» نقش محوری قائل بود، نتواند با رجوی بسازد. جدایی بنی‌صدر از «شورا» آشکار ساخت که با مجاهدین خلق نمی‌شود جبهه‌ای دموکراتیک به‌وجود آورد...

... در آن دوران نیز وقتی شکست مبارزه مسلحانه چریکی در داخل کشور حتمی شد، وقتی سرکوب شدید اپوزیسیون حربه «ترور» را هم از سازمان گرفت و حتی حضور مجاهدین در فرانسه برای حکومت این کشور «نامطلوب» گشت، رجوی... به [عراق] کوچ کرد و در آنجا «ارتش آزادیبخش» به وجود آورد. ارتشی که طی جنگ ایران و عراق به طور در بست در خدمت صدام حسین قرار گرفت و براساس سیاست جنگی آن رژیم، به انجام فعالیت‌های تخریبی در ایران و علیه مردم و ارتش ایران موظف شد. درحقیقت با رفتن رجوی و مجاهدین به عراق و ایجاد ارتش آزادیبخش در آن کشور، کار شورای ملی مقاومت هم خاتمه یافت...

... یکی از وظایف او [آقای متین‌دفتري] در این «شورا» این بود که از طریق ایجاد ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی، از آن مؤسسات بخواهد که رژیم [آیت‌الله] خمینی را به خاطر تجاوز به حقوق بشر محکوم سازند و شورای ملی مقاومت را به‌مثابه یگانه آلت‌رناتیوی که مورد حمایت مردم ایران است، به رسمیت بشناسند. پس از آن که جنگ با عراق پایان یافت و تصرف قدرت سیاسی از طریق اقدام نظامی شکست خورد و «فروغ جاویدان» به «تاریکی ابدی» بدل گشت، مجاهدین و همراه با آنها «شورای ملی مقاومت» مجبور بودند مشروعیت خود را از همین اقدامات کسب کنند. جمع‌آوری امضای نمایندگان «پارلمان اروپا» یا «مجلس سنای امریکا» مبنی بر این که آنها «شورای ملی مقاومت» را به‌مثابه نماینده مردم ایران به رسمیت می‌شناسند، یکی از مشغله‌های مهم آقای متین‌دفتري بود. رجوی با بهره‌گیری از این «مصوبات» می‌خواست به اعضای مجاهدین و «شورا» و نیز مردم ایران ثابت کند که دارد چهاراسبه به‌سوی پیروزی و کسب قدرت سیاسی می‌تازد و جز مردم ایران، مابقی دولت‌های جهان او را به رسمیت شناخته‌اند. اما دیدیم که این تلاش‌ها سودی نداشت. دولت‌ها و مجامع غربی تا زمانی که منافعشان ایجاب می‌کرد و می‌خواستند از رژیم ولایت‌فقیه امتیازاتی به‌دست آورند، لی‌لی به لالای مجاهدین و «شورا» گذاشتند و در آینده نیز این کار را خواهند کرد...

#### دکتر علی‌راسخ افشار:

... در اینجا بایستی این را بگویم که انتقاد من تنها محدود می‌شود به «تشخیص سیاسی» هموطنانی که به سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی و شورای ملی مقاومت و نظایر این‌گونه سازمان‌ها پیوسته‌اند، که حرکت‌های قهرآمیز و مسلحانه همراه با ترور و کشتار می‌باشند که از دیدگاه من این‌گونه حرکت‌ها و این‌گونه تشخیص‌ها و راه‌حل‌ها در رابطه با مشکل ایران، بی‌فایده و بی‌ارزش هستند؛ اما این به آن معنا نیست که این هموطنانی که از برجسته‌ترین ایرانیانی هستند که با ایثار و فداکردن جان خود و تحمل شدیدترین فشارها و شکنجه‌ها، چه در زندان‌های شاه و چه در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی و با تحمل زندگی در شرایط سخت تبعید که تنها و تنها به‌خاطر ایران و ایرانی و آرمان‌های خود بوده است که عالی‌ترین نمونه‌های پایمردی و اصالت و استواری بر آرمان و هدف را نشان داده‌اند، بی‌قدر و بی‌ارزش باشند. افسوس من از این است که چرا این شایسته‌ترین شایسته‌های این ملت که نام پرافتخارشان در تاریخ مبارزات این ملت جاودان خواهد شد، جان و نیروی خود را بیهوده در راهی بی‌ثمر ایثار کرده‌اند...

آقای داریوش مجلسی:

... علت موفق نبودن و نهایتاً تلاشی شورای ملی مقاومت یکی به این دلیل بود که مجاهدین به‌جای این که به‌عنوان یکی از عناصر تشکیل‌دهنده در این شورا شرکت کنند به‌عنوان آقابالاسر، عامل فرمان‌دهنده و بزرگ قبیله، خودشان به ابتکار خودشان این شورا را تشکیل دادند و انتظار داشتند که بقیه، ریاست‌جمهوری و رهبری بی‌چون و چرای آنها را قبول کنند. بقیه هم خیلی زود به این هدف مجاهدین پی‌بردند و از آنجا که کمتر کسی مایل بود تبدیل به چرخ پنجم مجاهدین گردد، شورا تبدیل گردید به فقط سازمان مجاهدین به اضافه دو یا سه گروه کوچک...

آقای مهدی خوشحال:

شورای ملی مقاومت که شاخص و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران بود باشکست خود... بانی رکود در محافل سیاسی و هر نوع تشکل و اتحاد گسترده دیگر شد. شورای در حوالی سال ۱۳۶۳ با خروج نیروهای مهمی مانند آقای بنی‌صدر و قاسملو و بسیاری از شخصیت‌ها و احزاب دیگر کمرشکن شد. رهبر شورا و آنان که بعداً حول محور مجاهدین باقی ماندند، شرایط جدید را سخت‌تر شدن مبارزه و عدم‌دستیابی سریع به قدرت ارزیابی کرده و جرم رفتگان را خیانت به تصمیمات اتخاذشده در شورا و آرمان‌های مردم ارزیابی کردند! اما شکست شورا از جانب رفتگان به هر دلیلی که پاشیده شد هژمونی طلبی رهبری شورا و مجاهدین، عدم آگاهی سیاسی رهبری مجاهدین، ایدئولوژی ارتجاعی و عدم‌اعتقاد به دموکراسی از جانب مجاهدین، عدم ضرورت تشکیل جبهه درمقابل [آیت‌الله] خمینی، بیرون بودن شورا در خارج از کشور و جداسدن از توده‌ها و عدم‌ضرورت مبارزه مسلحانه و... عنوان شده همه اینها اگر درست باشد، اما کافی نیست. یعنی به‌هر حال یک جبهه سیاسی - نظامی تشکیل شده بود؛ بعضی از اعضا و گروه‌های تشکیل‌دهنده شورا در کردستان و داخل ایران مبارزه مسلحانه را به پیش می‌بردند و آنان که توان مبارزه مسلحانه را نداشتند با حمایت سیاسی خود پشتوانه و حامی مبارزه مسلحانه سراسری در داخل ایران بودند. یعنی وضعیت جدید شورا مانند وضعیت یک نیرو یا واحد نظامی بود که با طرح و نقشه

برای یک مأموریت خطیر نظامی اقدام کرده بود و نیروهای زیادی را با حمایت و تشویق و دستور خود به زیر آتش دوست و دشمن روانه کرده بود. تنها خیانت فرمانده، مأموریت یک واحد نظامی را مختل یا به عقب‌نشینی وانمی‌دارد. یعنی شورا اصلاً در آن مقطع اجازه آن را نداشت که شقه و ضعیف شود تا چه رسد به آن که متلاشی گردد. شورا در کلیت خود یا می‌بایست عدم‌توانایی و شکست خود را به دشمن علناً ابلاغ می‌کرد و تسلیم خواسته‌های دشمن می‌شد، یا به پیش حرکت می‌کرد، چون در هر دو صورت به پیروزی نزدیک‌تر می‌شد. حرکت به پیش مثبت بود و باید انجام می‌گرفت، ولی نگرفت! تسلیم، واژه زشتی است، اما روند مبارزه را تا بدین حد که امروز در آن بسر می‌بریم، کند نمی‌کرد:

ضریه دشمن خنثی می‌شد، تلفات نیرویی به حداقل می‌رسید، پرچم مبارزه در دست نیروهای تازه‌نفس یا نسل بعدی قرار می‌گرفت، مشکل راهبندان سیاسی که هم‌اکنون داریم، نداشتیم، نفس مبارزه از جانب دشمن جدی تلقی می‌شد.

یعنی اعضا و نیروهای شرکت‌کننده در شورا به مجلس میهمانی نرفته بودند تا ببینند آتش شور است یا تمام شد. دست از پا درازتر بدون در نظر داشتن مأموریت خطیر خود و خیل نیروهای سیاهی لشکر که زیر آتش مانده و امیدهایی که زیر آتش سوزانده می‌شد، حال آن هم به صورت «منفرد» به خانه‌های خود بازگردند. افراد زیر آتش که عرض کردم یک نمونه کوچکش کشتار مجاهدین در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ در عملیات موسوم به فروغ جاویدان - مرصاد - به دستور آقای رجوی و کشتار هزاران زندانی سیاسی به تلافی آن عملیات در شهریور ماه همان سال... بود. ولی بعدها تسلیم شورا را دیدیم؛ اما نه تسلیم به آقای خمینی، بلکه تسلیم به صدام حسین! رهبر شورا در خردادماه سال ۱۳۶۵ خود را در بست تسلیم خواسته‌های ضدایرانی صدام حسین کرد و ارتش شبه‌کلاسیک در جهت اهداف جنگی عراق، به راه انداخت. صدام حسین کی بود؟! یک عامل خارجی که محور توجیحات طرفین متخاصم قرار گرفت. آقای خمینی شعار می‌داد که صدام دشمن است و بعد از او مشکل ما حل خواهد شد! رهبر شورا می‌گفت صدام حامی است و مشکل ما با مشکل جنگی او گره خورده است. پس از حل مشکل صدام حسین پیروزی ما نیز به نتیجه خواهد رسید! ولی بعداً در جنگ کویت دیدیم که صدام حسین همیشه منظور خود را دنبال می‌کرد و دیگران را دنبال خود می‌کشید تا راهش هموار گردد.

افراد برگشته از شورا با آن که خود را آگاه‌تر و مسلح به دانش سیاسی و معتقد به آرمان‌های مردم و دموکراسی می‌شمردند، اما وقتی بیرون آمدند، مقبولیت و مشروعیت دوباره خود را آن‌طور که انتظار می‌رفت به اثبات نرساندند و شورای اصلی را تشکیل ندادند، بلکه با انفعال خود شورای باقیمانده حول مجاهدین را صحنه گذاشتند. حتی اعضا و گروه‌های بازگشته نتوانستند به یک اتحاد تاکتیکی و یک «ارگان» دست یابند تا در یک بمباران تبلیغاتی، اعضای باقیمانده در شورا را به انفعال یا رسوایی بکشند. نیروهای زیر آتش را که در ایران متواری یا زندانی بودند، در عراق گروگان یا زندانی بودند، در ابوغریب یا رمادی به سر می‌بردند، با دست‌زدن به یک اقدام دسته‌جمعی به آنان راه نجات، یا راه‌حل جدیدی نشان دهند، و این همه درحالی بود که اکثر اعضای بازگشته از شورا چندین دهه سابقه مبارزاتی در کنفدراسیون و دیگر محافل سیاسی را داشتند، سال‌ها تجارب کار سیاسی را داشتند، درحالی که اعضای باقیمانده در شورا هیچ تجربه مبارزه در خارج از کشور را نداشتند...

... مبارزه مسلحانه اگر به‌دست نیروهای مترقی و ملی ایرانی علیه حکومت انجام پذیرد، می‌بایست توده‌ای و با ابزارهای مشروع باشد. در مرحله بلوغ سیاسی جنبش باشد، آخرین گام برای سرنوشتی باشد. در حینی که هیچ راه دیگری جهت تصرف قدرت سیاسی متصور نیست، در این شرایط است که مبارزه مسلحانه مشروعیت دارد؛ وگرنه تروریسم یا مبارزه مسلحانه، کودتای جهنده‌ای است، به‌ویژه اگر حمایت و دست‌عامل خارجی در آن مشهود باشد، در آن صورت تروریسم مشروعیتی مادون حکومت خواهد داشت، چون کسی که با تروریسم به قدرت می‌رسد و توده‌ها از او حمایت نمی‌کنند، ناچار خواهد شد تا برای نظم و سامان‌دادن جامعه به ارباب و سرکوب مردم متوسل شود. مبارزه از لوله تفنگ یک سرباز، پاسدار یا مجاهد بیرون نمی‌آید؛ مبارزه در خون‌دهی و خونریزی معنی نمی‌دهد؛ مبارزه در قالب شعر و شعارهای زنده‌باد یا مرده‌باد نمی‌گنجد، مبارزه به اتحاد و شراکت بخش وسیعی از اقشار مردم نیاز دارد؛ مبارزه، تأمل، تفکر، تحرک و سعه‌صدر می‌طلبد؛ مبارزه می‌بایست به فرهنگ عمومی بدل شود، جهت تغییر وضع موجود و بهتر زیستن و نه برعکس...  
دکتر علیرضا نوری‌زاده:

... دکتر عبدالرحمن قاسملو چند هفته‌ای پس از خروج رسمی از شورا اظهار داشت: «اگر به‌دنبال ولی‌فقیه بودیم، همان عمامه‌ای‌اش را داشتیم، حداقل او تظاهر نمی‌کرد. اما این یکی، هم می‌خواهد با زیارت عاشورا تهران را فتح کند و هم حاشیه بر تئوری مارکس بنویسد...»

... رجوی در آغاز کار می‌دانست بدون بنی‌صدر نخواهد توانست اعتباری فراتر از رهبر یک دار و دسته شبه‌نظامی که با ترور، مقاصد خویش را پیش می‌برد پیدا کند. فرانسه او را به خاطر بنی‌صدر راه داد و افکار عمومی بین‌المللی به علت وجود بنی‌صدر در رأس شورا، یک چند شورا را جدی گرفتند حتی عملیات تروریستی که در آغاز کار، از سوی سازمان مجاهدین خلق علیه ارکان و شخصیت‌های رژیم صورت گرفت، از آنجا که تدارک‌دهنده آن شورایی فرض می‌شد که ریاست آن با رئیس‌جمهور قانونی کشور است، به نوعی عملیات رزمی مشروع در جهت بازپس‌گیری قدرت مصادره شده، تعبیر می‌شد. به‌هرحال وصلت سیاسی آقای رجوی با رژیم عراق که خطبه آن را طارق عزیز خواند، آخرین رشته را بین بنی‌صدر و شورا پاره کرد و بنی‌صدر حداقل برای یک‌بار نشان داد حاضر به دست‌کشیدن از آنچه به

«پرنسیب»های ثابت در صحنه سیاست موسوم است، نمی‌باشد. بنی‌صدر حاضر نشد استقلال را فدای دستیابی به قدرت آن هم با کمک بیگانه در حال نبرد با کشورش بکند. از این نظر نمی‌توان او را تقدیر نکرد... .